

رویکرد آمریکا به خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در منطقه

فاضله خادم^۱

چکیده

منطقه خلیج فارس یکی از مهمترین قطب‌های تامین نفت دنیا در نیمه دوم قرن بیستم بوده و پیش‌بینی می‌شود که در نیمه اول قرن بیست و یکم با کاهش و با پایان‌پذیری ذخایر نفتی سایر نقاط جهان از جمله آلاسکا و دریای شمال، بر موقعیت و جایگاه راهبردی و ژئواکونومیک این منطقه افزوده شود.

می‌توان گفت عوامل اساسی که از دیر باز توجه کشورهای قدرتمند جهان بخصوص ایالات متحده را به خلیج فارس جلب کرده است، موقعیت سوق الجیشی و اقتصادی آن بوده که موجب شد این کشورها در جستجوی کسب منافع مادی کلان و نفوذ در سرزمین‌های شرق به این منطقه سرازیر شوند. بنابراین ایالات متحده آمریکا به‌عنوان بزرگترین مصرف‌کننده و واردکننده و نیز سومین تولیدکننده نفت خام جهان و به‌عنوان بزرگترین اقتصاد ملی جهان، چشم طمع به این منطقه دوخته و این منطقه را شاه‌رگ حیاتی خود دانسته و با قدرت نظامی خود تأثیرگذارترین قدرت فرامنطقه‌ای در خاورمیانه و خلیج فارس محسوب شده و با سیاست‌های مختلف خود در این منطقه مهم و استراتژیک، این منطقه را مرکز ثقل استراتژیهای خود دانسته و راهبردهای مهمی را در این منطقه دنبال می‌کند.

همچنین وابستگی اقتصاد جهانی و بخصوص کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان به منابع انرژی منطقه خلیج فارس به حدی است که اگر این کشورها از دسترسی به منابع انرژی این منطقه محروم شوند، نتیجه‌اش احتمالاً ورشکستگی و به دردمس افتادن متحدان و اقتصاد جهانی خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: ژئوپلیتیک، سیاست خارجی، خلیج فارس، ۱۱ سپتامبر، طرح خاورمیانه بزرگ.

۱. کارشناس گروه اقتصاد سیاسی و حقوقی موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی f-khadem@iies.net

مقدمه

در بین مناطق تولیدکننده نفت و گاز، منطقه خلیج فارس با داشتن ۶۳ درصد از ذخایر نفت و ۴۰ درصد از ذخایر گاز جهان، بالاترین میزان اهمیت استراتژیکی از لحاظ ذخایر نفت و گاز را به خود اختصاص داده است.

اهمیت استراتژیک خلیج فارس در بازار جهانی نفت و گاز بر کسی پوشیده نیست. ایالات متحده آمریکا، به عنوان بزرگترین مصرف کننده و وارد کننده و نیز سومین تولیدکننده نفت خام جهان و به عنوان بزرگترین اقتصاد ملی جهان با بیش از ۱۰ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی، بزرگترین بازیگر عرصه انرژی جهان می‌باشد. این کشور بیش از ۲۲ درصد از کل واردات نفت خود را از منطقه خلیج فارس تأمین کرده است، بنابراین قطع صادرات نفت این منطقه می‌تواند حیات اقتصادی آن را به خطر اندازد. لذا منطقه خلیج فارس از اهمیت ویژه‌ای برای قدرت‌های بزرگ و به خصوص آمریکا برخوردار است. از این روست که سیاست‌ها و اقدامات این ابرقدرت اقتصادی و انرژی جهان، تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر بازارهای جهانی انرژی و نیز تولیدکنندگان مصرف‌کنندگان انرژی جهان بر جای خواهد گذاشت. در واقع آمریکا با قدرت نظامی گری، انرژی و ارتباطات، تأثیرگذارترین قدرت فرامنطقه‌ای در خاورمیانه است و در عرصه معادلات جهانی، رقیبی ندارد.

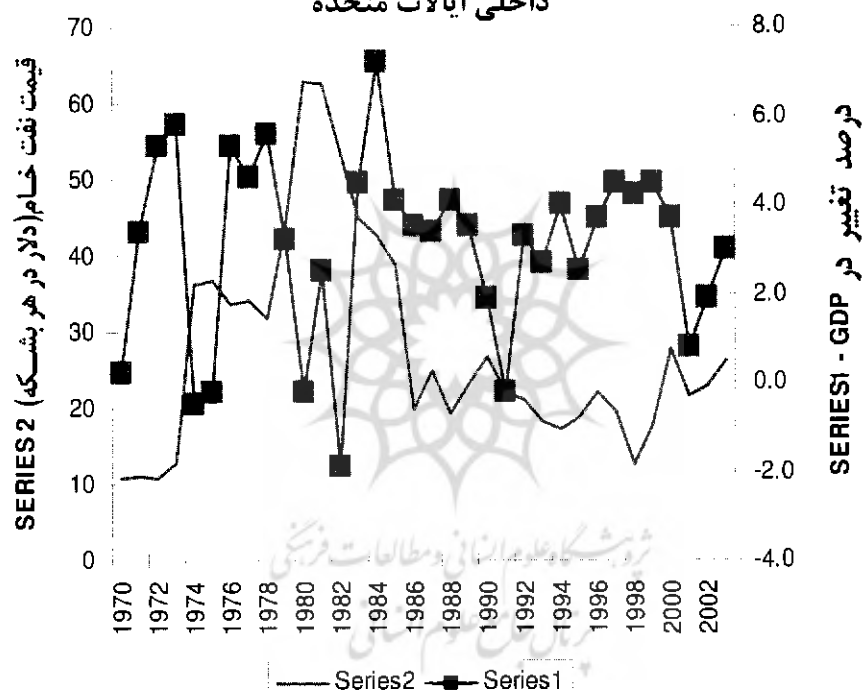
۱. اهمیت انرژی و بخصوص نفت در اقتصاد آمریکا

ایالات متحده با داشتن ۱۰/۷ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصادی بیش از ۴/۵ درصد در سال ۲۰۰۴، به عنوان بزرگترین اقتصاد ملی جهان شناخته می‌شود. انرژی عامل حیات اقتصاد مدرن به خصوص اقتصاد ایالات متحده می‌باشد. مصرف نفت و گاز در این کشور به ترتیب ۲۰ میلیون بشکه نفت در روز و حدود ۲۲ تریلیون فوت مکعب در سال گاز می‌باشد (سال ۲۰۰۳).^۱ به عبارت دیگر ایالات متحده، بیش از ۲۵ درصد مصرف انرژی جهان را به خود اختصاص داده است. مصرف سرانه انرژی در این کشور ۳۳۸ میلیون BTU می‌باشد. بازار جهانی برای تأمین تجهیزات انرژی به تنهایی در سال ۱۹۹۶ بیش از نیم تریلیون دلار را تشکیل می‌داد که آمریکا یکی از مهم‌ترین بازیگران این عرصه بود، بنابر این انرژی و بخصوص نفت و گاز نقش مهمی در اقتصاد ایالات متحده دارد.

1. Country Analysis Briefs, Eia.doe, April 2004.

از طرف دیگر حوادثی که در فاصله هزاران مایلی و خارج از کنترل ایالات متحده اتفاق می‌افتد، می‌تواند ضمن تأثیر بر بازارهای انرژی، اقتصاد امریکا را نیز مختل کند. رکود اقتصادی که بدنبال دو رکود بازار نفت در دهه ۱۹۷۰ پدید آمد (تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ و وقوع انقلاب ایران در سال ۱۹۷۸) و جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ نمونه‌هایی بر صحت این گفتار می‌باشند (نمودار ۱).

نمودار ۱. ارتباط میان بهای جهانی نفت (قیمت سال ۲۰۰۰) و تولید ناخالص داخلی ایالات متحده



منبع: EIA

همانطور که نمودار فوق نشان می‌دهد شوکهای نفتی که باعث افزایش قیمت نفت شده‌اند، رشد GDP در ایالات متحده را کاهش داده است. به طور کلی تحلیل و بررسی اثرات مالی قیمت بالای نفت را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: تأثیر بر شرکتهای خصوصی و تأثیرات اقتصادی کلان بر تورم و نرخ بهره.

افزایش هزینه‌های انرژی و نوسان شدید قیمت‌های نفت می‌تواند بر شرکتهای و فضای مالی حاکم بر ایالات متحده تأثیر قابل توجهی داشته باشد. افزایش هزینه‌های

ی و بخصوص افزایش قیمت نفت، موجب افزایش نرخ تورم موجود و نرخ تورم در انتظار برای آینده است.^۱ هر دو عامل یادشده از تأثیر قابل توجهی بر نرخ بهره و در پی آن بر هزینه‌های استقراض مشاغل و مصرف‌کنندگان در حیطه اقتصاد برخوردارند. هزینه‌های انرژی تقریباً ۱۶ درصد از شاخص قیمت تولیدکنندگان برای محصول نهایی و ۸ درصد شاخص قیمت مصرف‌کنندگان را تشکیل می‌دهد.^۲ این بدان معناست که افزایش شدید هزینه‌های انرژی می‌تواند تأثیر زیادی بر روند تصمیم‌گیری بانک مرکزی ایالات متحده برجای بگذارد. سایر تأثیرات، از اقدامات مبتنی بر بازار بانک مرکزی و افزایش کوتاه‌مدت نرخ بهره نسبت به حالت عادی آنها ناشی می‌شود. نرخ بالای کوتاه‌مدت بهره، موجب افزایش هزینه اسمی استقراض برای افراد و شرکتها شده و می‌تواند باعث کندشدن رشد اقتصادی شود.

افزایش قیمت انرژی همچنین موجب بالا رفتن تورم مورد انتظار برای وام‌دهندگان شود نه این امر منجر به بالا رفتن نرخ بهره استقراض در سررسیدهای بلندمدت می‌شود. افزایش نرخ بهره بلندمدت می‌تواند موجب کاهش سرمایه‌گذاری بلندمدت و رشد آتی اقتصادی و کاهش تولیدات شود. چنین نتایجی می‌تواند عواقب نامطلوبی را برای بخش‌های مالی حساس به رشد اقتصادی، همچون نرخ برابری و بازارهای پربازده قرضه به دنبال داشته باشد. همچنین روند روبه افزایش نرخ بهره که در نتیجه بالا رفتن قیمت انرژی حاصل می‌شود، بر بازارهای مالی خارجی نیز تأثیر می‌گذارد. سیاستهای پولی و تغییرات مربوطه نرخ بهره کوتاه‌مدت می‌توانند سایر کشورها را به شدت تحت تأثیر قرار دهند. اگرچه این اثرات از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت است، اما بسیاری از سیستم‌های اقتصادی نوپا، به‌ویژه در آمریکای لاتین در معرض خطر افزایش نرخ بهره در ایالات متحده قرار دارند. بالا بودن نرخ بهره اسمی در کشورهای توسعه یافته موجب کاهش حجم سرمایه در گردش سیستمهای اقتصادی نوپا و مبتنی بر بازار آزاد می‌شود. این در حالی است که نه تنها به این ترتیب از حجم سرمایه‌گذاری کاسته می‌شود، بلکه به همان میزان نیز این امر منجر به رکود فعالیت‌های اقتصادی می‌گردد. چرا که افزایش نرخ بهره در ایالات متحده، موجب افزایش هزینه‌های بهره‌ای طرفهای وام‌گیرنده شده و ضمن دور کردن سرمایه‌ها از کاربردهای مولد، باعث افت کیفی اعتبارات نیز می‌شود.

1. National Energy Policy, Development Group, May 2001

۲. همان منبع

در سطح کلان اقتصاد، بالا رفتن قیمت انرژی موجب افزایش کسر بودجه جاری کشورهای واردکننده انرژی نیز می‌شود. از آن جا که تأمین اعتبار لازم جهت جبران کسری بودجه برای کشورها امری حیاتی است، این کشورها معمولاً مجبور می‌شوند برای جلب و جذب سرمایه‌های لازم بهره‌های بالاتری را بپردازند. بنابراین این امر نیز به نوبه خود موجب کاهش سرمایه‌گذاری داخلی و کاستن از رشد اقتصادی بلندمدت این کشورها می‌شود. در برخی از کشورها همچون ایالات متحده یا ژاپن، تغییر نرخ بهره و رشد اقتصادی می‌تواند تأثیراتی را در سطح جهانی به دنبال داشته باشد.

تأثیر افزایش هزینه‌های انرژی بر دلار تاحدی پیچیده است.^۱ در حالی که کاهش رشد اقتصادی موجب کم شدن تقاضا برای دلار می‌شود، بالا رفتن قیمت نفت موجب افزایش تقاضا برای دلار می‌شود، زیرا فروش نفت معمولاً به ازای دلار می‌باشد.

۲. وابستگی ایالات متحده به منابع خارجی انرژی

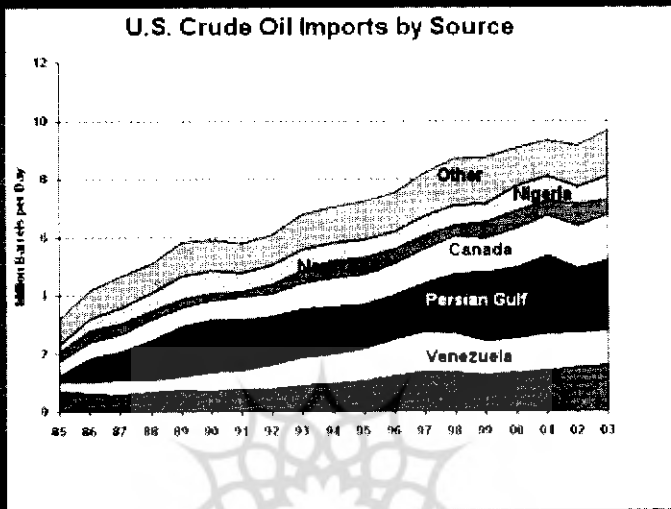
درصد قابل توجهی از منابع تأمین‌کننده انرژی و بخصوص نفت ایالات متحده، در خارج از این کشور قرار دارند.

وابستگی به نفت وارداتی باعث آسیب پذیری ایالات متحده در سه شوک نفتی شد. بعد از وقوع جنگ ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل به علت حمایت گسترده ایالات متحده از اسرائیل، این کشور با تحریم فروش نفت اعراب مواجه شد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ باعث کاهش عرضه نفت طی سالهای ۷۹-۱۹۷۸ گردید و در نهایت در یک دوره کوتاه اشغال کویت توسط عراق در سال ۱۹۹۰، باعث قطع عرضه نفت این دو کشور از بازارهای جهانی شد. علاوه بر کاهش ذخایر نفت، این سه شوک تأثیر منفی بر اقتصاد آمریکا داشت. مطالعاتی که در مورد شوکهای نفتی و آسیب‌های اقتصادی صورت گرفته نشان می‌دهد که افزایش نرخ بیکاری و کاهش رشد تولید ناخالص ملی از اثرات برجسته شوکهای نفتی می‌باشد.

اما با فرارسیدن قرن بیست و یکم، ایالات متحده با شدیدترین کمبود انرژی از زمان دو بحران عمده نفتی در دهه ۱۹۷۰ به این سو مواجه شد. در این هنگام وابستگی آمریکا به نفت وارداتی به بالاترین حد خود در طول تاریخ آمریکا رسیده، و همچنان افزایش می‌یابد.

نمودار ۲. تأمین کنندگان اصلی نفت ایالات متحده

تأمین کنندگان نفت خام آمریکا



Eia, United States Country Analysis Brief, April 2004

همانطور که نمودار فوق نشان می‌دهد روند واردات نفت ایالات متحده از دهه ۸۰ به بعد روبه افزایش است. واردات نفت ایالات متحده از حدود ۴ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۳ به بیش از ۹ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۳ رسیده است. بعبارت دیگر ۵۵ درصد کل تقاضای نفت آمریکا در سال ۲۰۰۳ از واردات تأمین شده است.

کل واردات ناخالص نفت و فرآورده‌های نفتی ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۲ میلیون بشکه در روز بوده است. با صادرات یک میلیون بشکه در روز نفت، کل واردات خالص نفت و فرآورده‌های نفتی این کشور به ۱۱/۲ میلیون بشکه در روز رسید (۹/۶ میلیون بشکه نفت خام و ۲/۶ میلیون بشکه فرآورده).

کانادا (۱/۹۳ میلیون بشکه در روز) و مکزیک (۱/۳ میلیون بشکه در روز) از عمده‌ترین تأمین کنندگان غیراوپکی و عربستان (۱/۸ میلیون بشکه در روز)، ونزوئلا (۱/۲ میلیون بشکه در روز) و نیجریه (۸۷۰ هزاربشکه) از اصلی‌ترین تأمین کنندگان اوپکی نفت خام ایالات متحده محسوب می‌شوند. بعبارت دیگر سهم اوپک از واردات نفت

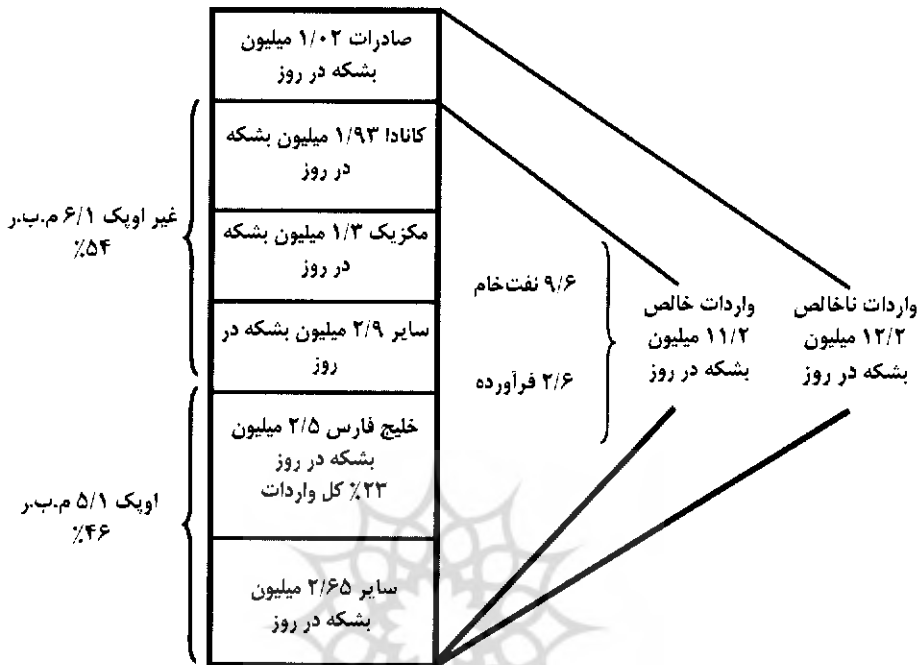
آمریکا ۴۶ درصد و غیراوپکیها ۵۴ درصد می‌باشد. خلیج فارس نیز با تأمین ۲/۵ میلیون بشکه در روز نفت آمریکا، ۲۳ درصد واردات نفت ایالات متحده را تأمین می‌کند. در دو دهه آینده نیز فاصله بین تولید و مصرف در آمریکا بیشتر خواهد شد و در حالیکه مصرف‌کنندگان نفتی آمریکا افزایش می‌یابند، تولید نفت کاهش خواهد یافت و کسری موجود توسط واردات جبران خواهد شد. در واقع عدم توازن میان عرضه و تقاضای انرژی، اقتصاد آمریکا را دچار بحران کرده و این کشور را با کمبود جدی انرژی روبه‌رو می‌کند. به نحوی که طبق پیش‌بینی وزارت انرژی آمریکا در سال ۲۰۰۳، واردات نفت ایالات متحده تا سال ۲۰۲۵ حدود ۷۰ درصد کل تقاضای داخلی این کشور را تشکیل خواهد داد. مایکل رنر از World Watch Institute نیز تأکید کرده است که ذخایر نفت ایالات متحده به شدت در حال کاهش است و بسیاری از میدان‌های نفتی غیراوپیک نیز از نقطه اوج تولید خود گذشته‌اند. هم‌چنین در صورت تداوم نرخ کنونی تولید، ذخایر نفت ایالات متحده، تا ۱۰ سال آینده، تخلیه خواهند شد.

عوامل فوق و توجه به این نکته اساسی که پنج کشور عربستان سعودی، عراق، ایران، کویت و امارات، چهار پنجم ذخایر شناخته شده جهانی را در اختیار دارند و عمر ذخایر این کشورها قابل مقایسه با ذخایر ایالات متحده نیست، توجه و تمرکز ایالات متحده را به کشورهای حوزه خلیج فارس معطوف کرده است. بنابراین پیش‌بینی می‌شود که وابستگی ایالات متحده به منابع نفتی ماوراء دریاها در آینده بیشتر شده و در این زمینه خلیج فارس در بازار جهانی انرژی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند و سهم این منطقه در تولید جهانی نفت از ۲۵/۶ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۴۰/۹ درصد در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید.

همانطور که نمودار ۳ نشان می‌دهد واردات نفت ایالات متحده از منطقه خلیج فارس از ۲/۴ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ به ۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ خواهد رسید. پیش‌بینی می‌شود به رغم برخی اکتشافهای غنی در جهان تا سالهای متمادی هیچ منطقه دیگری نمی‌تواند جایگزین نفت خلیج فارس شود.

بنابراین وابستگی اقتصادی آمریکا و هم‌چنین آسیا و اروپا به منابع نفتی خلیج فارس در آغاز هزاره جدید افزایش خواهد یافت. و تعجب‌آور نیست که تمام این قدرتها درصدد تقویت روابط اقتصادی و استراتژیک خود با کشورهای منطقه خلیج فارس می‌باشند و در این میان ایالات متحده نیز برای رسیدن به این هدف از ابزارهای مختلف از جمله نظامی‌گری نیز استفاده می‌کند که در این مورد در بخش بعدی این مقاله به آن بیشتر اشاره خواهد شد.

نمودار ۳. واردات نفت و فرآورده‌های آمریکا به تفکیک مناطق در سال ۲۰۰۳



Sources: <http://www.eia.doc.gov/>

۳. جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا

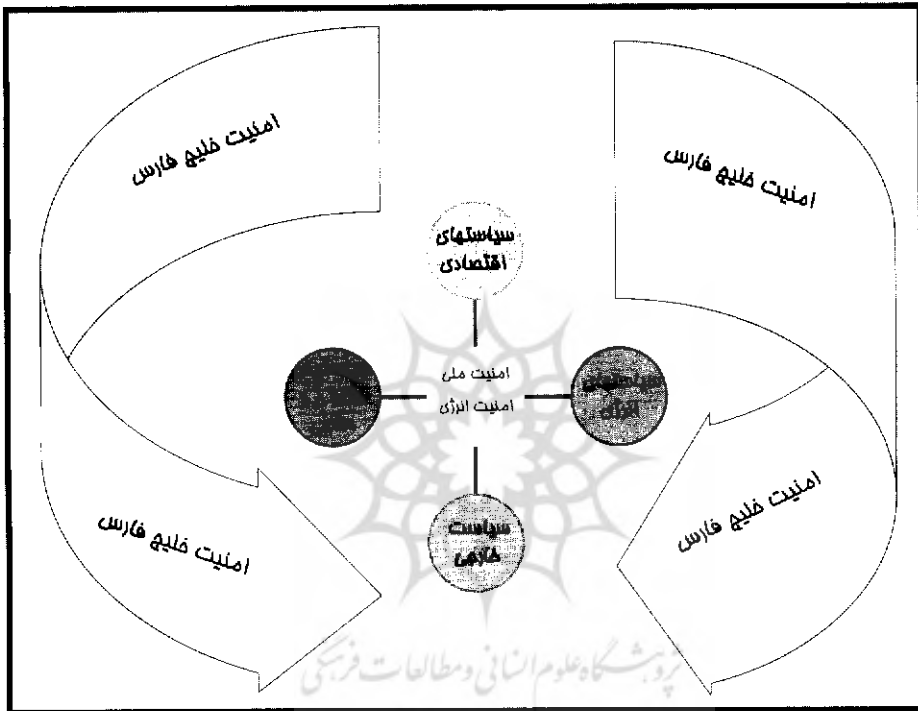
با مطالعه سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس تغییر و تداوم در آن مشاهده می‌شود. این امر بیانگر تاثیر شرایط زمانی و مکانی در تعریف منافع ملی می باشد. منافع ملی آمریکا، همیشه در سیاست خارجی این کشور نسبت به منطقه تاثیر گذار می باشد و از تداوم برخوردار است. مانند جلوگیری از نفوذ شوروی در دوران جنگ سرد که به عنوان یک اصل مهم در سیاست خارجی آمریکا در منطقه نقش ایفا می‌کرد ولی اکنون معنا و مفهوم خود را از دست داده است و عواملی دیگر مانند مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و دولت‌های سرکش جایگزین آن شده است.

امروزه کشورهای بلوک غرب بویژه آمریکا منطقه خلیج فارس را شاه‌رگ حیاتی خود می‌دانند تا جایکه برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان کارتر در کتاب «قدرت و اصول» خود در این مورد می‌نویسد:

«در آخرین گزارش سالانه کارتر به کنگره آمریکا، اساس سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس روشن شده و این سیاست از طرف جایگزین وی (ریگان) هم

پذیرفته شده است. بر مبنای این سیاست امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حساس و استراتژیک جهان یعنی اروپای غربی، خاور دور و خاورمیانه که خلیج فارس را نیز در بر می‌گیرد، پیوند خورده است.^۱

نمودار ۴. ارتباط امنیت ملی ایالات متحده و امنیت خلیج فارس



بنابراین امنیت ملی ایالات متحده در ارتباط تنگاتنگ با امنیت مناطق دارای ذخایر غنی انرژی همچون خلیج فارس است و برای دستیابی و تامین امنیتش از ابزارهای مختلف استفاده کرده و سیاستهای خارجی، اقتصادی، انرژی و سیاستهای نظامی و دفاعی خود را در راستای نیل به این هدف به استمداد می‌طلبد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حمله تجاوز کارانه عراق به خاک ایران (بحران اول خلیج فارس)، حمله توسعه‌طلبانه عراق به خاک کویت و تصرف آن کشور (بحران دوم خلیج فارس) و حادثه ۱۱ سپتامبر رخدادهایی هستند که امنیت خلیج فارس را به

۱. محمود طلوعی، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، انتشارات تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۱۵۹.

شدت تحت تاثیر قرار داده و جایگاه و اهمیت خلیج فارس را در سیاست خارجی آمریکا به وضوح نشان می‌دهد.

این رخدادها که از دیدگاه سیاست خارجی آمریکا و برخورد با علانق و منافع آن کشور مشابهت‌هایی با یکدیگر داشته و به‌طور عمده مورد بهره‌برداری سیاسی - نظامی آن کشور قرار گرفته است، مورد بحث و بررسی و نتیجه‌گیری قرار می‌گیرد.

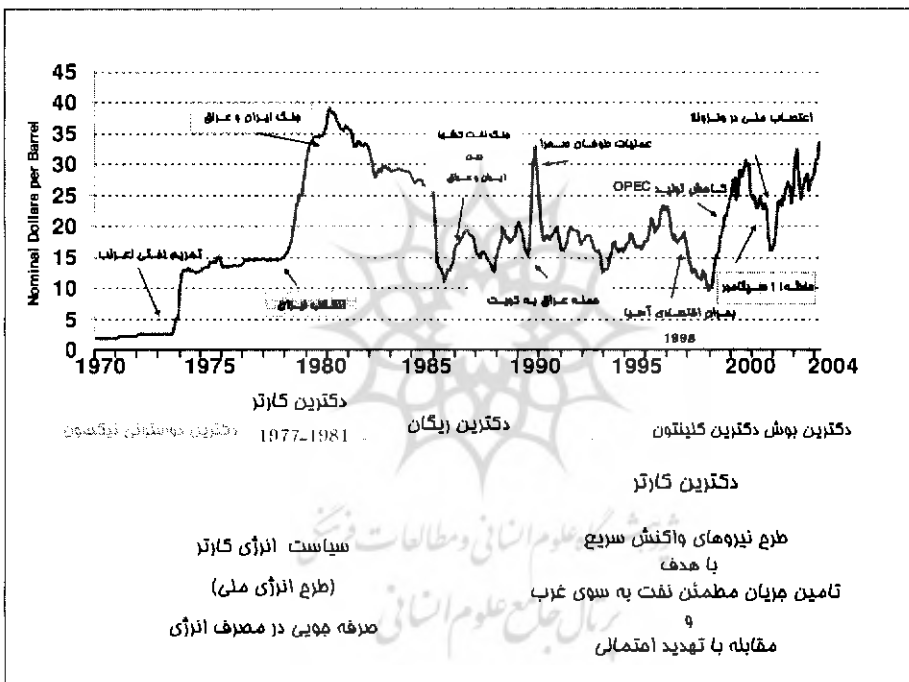
جالب توجه است که همه این رخدادها در ابتدای سه دهه اخیر (۱۹۸۰-۱۹۹۰ و ۲۰۰۰) اتفاق افتاد و آمریکا نیز مدت کوتاهی پس از وقایع یاد شده با برنامه‌ریزی‌های دقیق، شروع به بهره‌برداری از فرصت‌ها و شرایط مناسب زمان کرد و نفوذ و قدرت خود را به نحو چشمگیری توسعه داد.

۳-۱. بحران اول خلیج فارس: پیروزی انقلاب ایران و جنگ عراق علیه ایران

در پی سقوط شاه به عنوان مهمترین پایه نفوذ آمریکا در منطقه و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آمریکا که به خاطر منافع اقتصادی خود به منطقه خلیج فارس وابسته شده بود، از به خطر افتادن موقعیت خود در این بخش حیاتی از جهان در نگرانی به سر می‌برد. هارولد براون وزیر دفاع آمریکا در سال ۱۹۷۹ از اینکه منافع اقتصادی آمریکا و متحدانش در معرض خطر واقع شده ابراز ناراحتی می‌کرد. وی متذکر شد که اگر کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان از دسترسی به منابع انرژی خلیج فارس محروم شوند، نتیجه‌اش ورشکستگی و به در دسر افتادن متحدان و اقتصاد جهانی خواهد بود. بنابراین، این کشور مصمم شد تسلط مستقیم خود را بر خلیج فارس از طریق افزایش شدید حضور نظامی‌اش در منطقه برقرار کند. چرا که ایران که در گذشته یک مانع راهبردی در برابر هجوم احتمالی شوروی و نفوذ کمونیستها در این بخش از جهان محسوب می‌شد، اکنون از دید آمریکا، خطری برای ثبات کشورهای منطقه به حساب می‌آمد. لذا دکرترین کارتر که در واقع راهبردی جدید آمریکا در خلیج فارس بود در ژانویه ۱۹۸۰ از سوی کارتر اعلام شد. وی چنین اظهار داشت: «هرگونه تلاشی بوسیله هر قدرت خارجی به منظور تحت کنترل درآوردن منطقه خلیج فارس به منزله حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا محسوب شده و چنین حمله‌ای با استفاده از وسایل لازم، از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد.»

آمریکا جهت نمایش قدرت و اطمینان دادن به دوستانش در منطقه دست به اقدامات فوری زد. از جمله نیروهای واکنش سریع در زمان حکومت کارتر و در مارس ۱۹۸۰ به شکل رسمی شکل گرفت و شروع به فعالیت کرد. گرچه مشخص شد که

نیروهای واکنش سریع به طور رسمی یک مأموریت جهانی دارند ولی هدف اصلی آنها در واقع انجام عملیات در منطقه خلیج فارس به منظور تأمین جریان مطمئن نفت به سوی غرب و مقابله شدید با هر گونه تهدید احتمالی علیه آن بوده است. همچنین کمک به تقویت بنیه نظامی عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، از جمله پاسخ‌های سریع سیاستمداران ایالات متحده به تحولات منطقه‌ای بود. چند ماه بعد در سپتامبر ۱۹۸۰ با حمله تجاوز کارانه عراق به خاک ایران در واقع بهانه و دستاویز امریکا برای دخالتها و توسعه نفوذ و تثبیت قدرتش در منطقه کامل تر شد.



در پی انقلاب ایران و چند ماه بعد از شروع جنگ عراق علیه ایران، با هدایت و پشتیبانی همه جانبه امریکا و رهبری منطقه‌ای عربستان، "شورای همکاری خلیج فارس" در سال ۱۹۸۱ تشکیل شد. بظاهر یکی از هدفهای امریکا در مورد تشویق تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، جلوگیری یا تسلط بر بحرانهای محدود منطقه‌ای تا زمان رسیدن نیروهای واکنش سریع امریکا به منطقه و سپس شروع عملیات نظامی گسترده بعدی امریکا به منظور کنترل بحران مورد نظر بود.

مهمتر اینکه شورای همکاری پوشش مناسبی برای اقدامات نظامی گری امریکا

در منطقه بود. بنابراین به بهانه رخدادهای یاد شده بود که امریکا در خلال سالهای جنگ ایران و عراق حجم قابل توجهی از نیروهای نظامی خود را در آبهای خلیج فارس و مناطق زمینی آن مستقر کرد یعنی اقدامی که تا آن تاریخ در منطقه بی سابقه بود.

دکترین کارتر و نیروی واکنش سریع باعث برانگیخته شدن اعتراض‌هایی از طرف کشورهای خلیج فارس بویژه جمهوری اسلامی ایران و نیز انتقادهایی در دیگر کشورهای جهان گردید. بعضی از کشورهای منطقه مانند کویت و امارات به نیت و اهداف این نیرو به نحو قابل ملاحظه‌ای مشکوک بودند و آن را بهانه‌ای برای تقویت مواضع آمریکا در منطقه و باعث ناامنی در خلیج فارس می‌دانستند. واشنگتن به کشورهای خلیج فارس چنین القا کرده بود که تنها امریکا است که قدرت مقابله با هر عمل تجاوزکارانه را دارد. با وجود این، شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از اینکه نظامیان آمریکایی در کشورشان حضور داشته باشند نگران بودند. سعودیها نیز از وجود مقر فرماندهی نیروهای واکنش سریع در نزدیکی خود ناراحت بودند. یک مقام سعودی در این باره به بحرینی‌ها گفت: "ما می‌خواهیم آمریکا در جایی باشد که ما آن را فقط ببینیم نه اینکه در ساحل عربستان باشد."

در سالهای ۸۳-۱۹۸۲ هنگامی که به نظر می‌رسید عراق در پرتگاه سقوط قرار دارد امریکا اقداماتی را به عمل آورد که این تلاش در نزد همگان به عنوان گرایش به سوی عراق تلقی شد. ذخایر نفت عراق و گفتگوها درباره فروش‌های تسلیحاتی و خصوصی‌سازی اقتصادی توانست اشتباهی غرب را برانگیزد و چون فرصتهای سیاسی و اقتصادی هنگفتی را در آن مشاهده می‌کردند، بدین وسیله وام‌های کلانی در اختیار بغداد قرار گرفت.

از دید مقام‌های آمریکایی این امر نشانه علاقه امریکا به پیروزی عراق نبود، بلکه تنها به منظور نجات عراق و به موازات آن جلوگیری از پیروزی ایران صورت می‌گرفت.

از همان ابتدای جنگ، ایران باعث گردید که عراق نتواند از پایانه‌های نفتی‌اش در خلیج فارس استفاده کند. این امر علاوه بر تأثیر مستقیم اقتصادی دارای آثار روانی مهمی برای بغداد بود. عراق پس از آنکه صادرات نفتی خود را به لوله‌های نفتی عربستان، کویت و ترکیه منتقل کرد در صدد برآمد که جنگ را در خلیج فارس گسترش دهد. تصرف فاو به دست نیروهای ایرانی و به خطر افتادن بندر بصره باعث

نگرانی امیر نشین‌های خلیج فارس شد و آمریکا را وادار کرد تا اطلاعاتی را که از طریق ماهواره‌های جاسوسی به دست می‌آورد به طور محرمانه در اختیار بغداد قرار دهد.^۱ در بهار ۱۹۸۷، امیر کویت که مایل نبود کشتی‌هایش در خلیج فارس با خطر مواجه شوند، از قدرتهای خارجی درخواست کرد کشتی‌های کویت را با پرچم‌های خود حرکت دهند تا از حملات مصون بمانند.

در زمان زمامداری ریگان به رغم ادامه جنگ ایران و عراق و خطرات ناشی از آن در خلیج فارس، ایالات متحده حضور چندان وسیعی در کشورهای این منطقه نداشت. عربستان سعودی و کویت همچنان از واگذاری پایگاههای نظامی به واشنگتن برحذر بودند. در گزارش امریکاییان در این باره آمده: «در گفتگوهای ما با مقامات خلیج فارس همگی آنها نسبت به سیاست امریکا با حالتی دو جانبه ابراز توجه می‌کردند. بسیاری از کشورهای خلیج فارس به عنوان مثال به طور خصوصی تصمیم امریکا مبنی بر تغییر پرچم نفتکش‌های کویتی را مورد انتقاد قرار می‌دادند. برخی از آنان نیز از کویت به خاطر کوتاهی در مشورت با همسایگان قبل از دعوت از آمریکا و شوروی برای حمایت از ناوگانش انتقاد می‌کردند».

مقامات دولت آمریکا در این سالها سه توضیح را برای سیاست مداخله‌جویانه خود در خلیج فارس ارائه می‌دادند که عبارت بود از تأمین آزاد جریان نفت، جلوگیری از تجاوز شوروی و دفاع از آزادی دریانوردی؛ در تمام این موارد توضیحات ارائه شده جای ابهام و تردید داشت. در مورد نخست جریان عمده صدور نفت خلیج فارس به نقاط دیگر (ترکیه، دریای سرخ و دریای عمان) منتقل می‌شد. دوم اینکه امکانات برای اجرای اهداف شوروی در منطقه رو به ضعف می‌گذاشت و مسکو در صدد بود که خود را از افغانستان نجات دهد. مطلب سوم آن که تهدید نسبت به دریانوردی از جانب ایران یک پاسخ تلافی‌جویانه بود و در صورتی که حملات عراق به خلیج فارس خاتمه می‌یافت حاضر به توقف حمله به کشتی‌ها در منطقه بود.

۲-۳. حمله عراق به کویت (بحران دوم خلیج فارس)

پیرو ریشه‌ها و سابقه تاریخی دیرینه درباره اختلافهای ارضی و مرزی بین دو کشور، نیروهای نظامی عراق در یک حمله غافلگیرانه به خاک کویت در دوم اوت ۱۹۹۰، کل

۱. آندره فونتن، بعد از آنها چه آب و چه سراب، از کابل تا سارایو ۱۳۹۵-۱۹۷۹، ترجمه فرزاد همدانی، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۶، ص ۳۸۶

آن سرزمین را اشغال کردند.

جالب آن بود که عربستان سعودی به عنوان بزرگترین قدرت نظامی شورای همکاری نتوانست کوچکترین اقدام بازدارنده‌ای در برابر تهاجم عراق علیه کویت انجام دهد. امریکا نیز به‌رغم حساسیت‌های زیادی که به تحولات منطقه داشت، هیچگونه اقدام پیشگیرانه سیاسی یا نظامی در برابر اقدامات آشکار نیروهای عراقی در مرزهای کویت قبل از حمله نهایی‌اش از خود بروز نداد.

بعد از اشغال کویت توسط عراق، طرفداران سیاست عراق در آمریکا ناپدید شدند و به قطب مخالف تغییر موضع داده و خواهان سرنگونی رژیم صدام حسین شدند. با گذشت پنج روز از اشغال کویت، بوش در سخنرانی خود برای راهبرد ایالات متحده چهار اصل را مشخص نمود که عبارت بودند از: عقب‌نشینی کامل و بی‌قید و شرط عراق از کویت، اعاده حکومت مشروع کویت، پایبندی به امنیت و ثبات در خلیج فارس و حفاظت شهروندان امریکا در منطقه. این اصول بعدها از جانب رئیس‌جمهور امریکا به عنوان اهداف ایالات متحده تعریف شد.

جمیز بیکر وزیر خارجه امریکا در سپتامبر همان سال اظهار کرد که در عصر جدید، ایالات متحده ناگزیر است تجاوز را متوقف سازد. به‌مخاطره افتادن منافع اقتصادی و استراتژیک ایالات متحده در خلیج فارس، ایجاب می‌کرد که واشنگتن گامی فراتر از بازدارندگی عراق بر دارد و بدون دادن امتیازات ضمنی به صدام بر سر مسائل امنیت خلیج فارس، عراق را به تخلیه کویت مجبور کند. لذا بوش با فرستادن وزیر دفاع خود به عربستان در ۵ اوت ۱۹۹۰، رضایت ملک فهد را در گسیل نیروهایش به منطقه به‌دست آورد تا بدین وسیله با آوردن نیروهای کافی به منطقه ضمن حفاظت از عربستان، تلفات امریکا را به حداقل برساند.

تاخیر در آزادسازی کویت می‌توانست آثار بدی در عربستان و سایر کشورهای خلیج فارس باقی بگذارد. با افزایش قیمت‌های نفت در اوایل اکتبر ۱۹۹۰، قیمت آن از ۱۹ دلار به ۴۰ دلار برای هر بشکه رسید^۱. رئیس‌جمهور امریکا ناگزیر بود به اثرات آن در اقتصاد بین‌المللی هم بیندیشد تا دوام غیبت نفت عراق و کویت در بازارهای جهان و احتمال رو به افزایش اینکه مخازن و تأسیسات تولید نفت سعودی ممکن است توسط نیروهای عراقی مورد حمله و آسیب واقع شود از دلایل این سیر صعودی قیمت‌نفت بود. بنابراین بحران خلیج فارس یک فرصت را در اختیار امریکا گذاشت تا در عمل

1. Petroleum Economist, Vol. 58, No2, (February 1990). PP.5-6

یک نظم نوین جهانی^۱ را با کمک رسمی و پشتیبانی همه جانبه سازمان ملل متحد پی‌ریزی کند و خود را تنها قدرت برتر جهان بنامد. تجاوز عراق به کویت زمانی انجام گرفت که اتحاد جماهیر شوروی به عنوان ابرقدرت شرق و رقیب سیاسی و نظامی درجه اول آمریکا، با مشکلات اقتصادی - سیاسی و اجتماعی دست به گریبان بود. و در نهایت در تابستان ۱۹۹۱ به فروپاشی حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در واقع پایگاه کمونیسم جهانی انجامید.

بنابراین در کنار بحران دوم خلیج فارس، روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم نیز به عنوان یک فرصت مغتنم و طلایی دیگر زمینه‌ساز تحقق برنامه‌ریزی هدفدار آمریکا دایر بر تغییر نظام جاری بین‌المللی از نظام «دو قطبی» به نظام «تک قطبی» در قالب نظم نوین جهانی شد.

امریکا توانست با تاکتیک سیاسی همراه کردن سازمان ملل و دبیر کل وقت آن پطرس غالی در کنار خود و نیز جلب همکاری نظامی بیش از ۳۰ کشور از پنج قاره جهان، حملات هوایی، زمینی و دریایی گسترده و کوبنده‌ای را به رهبری خود و با عنوان عملیات «سپر صحرا» و «توفان صحرا» علیه عراق و تخریب زیربناهای اقتصادی، صنعتی و نظامی آن کشور به انجام رساند. جنگ آمریکا و متحدین آن علیه عراق در ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ (۲۷ بهمن ۱۳۶۹) با حملات کوبنده و گسترده هوایی شروع شد و به مدت چهل روز به همراه عملیات نیروی زمینی (فقط ۴ روز) و دریایی ادامه یافت، تا اینکه در ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ (۸ اسفند ۱۳۶۹) با آزادی کویت و اشغال بخشهایی از خاک عراق پایان یافت.

واضح است که آمریکا بدون کمک آلمان، ژاپن و پادشاهی‌های نفتی در خلیج فارس، قادر نبود سرمایه لازم را برای جنگ با عراق مهیا کند. تایمز مالی در آن زمان نتیجه گرفت: نظم نوین جهانی، برای بعضی‌ها (که هویت آنها را مشخص نکرد) فقط پوششی است برای تأمین مالی سیاست خارجی ایالات متحده توسط دیگر کشورها.^۲ در مورد تعریف و مفهوم نظم نوین جهانی، برژینسکی مشاور امنیت ملی کراتر و از طراحان اصلی سیاست خارجی آمریکا عقیده داشت:

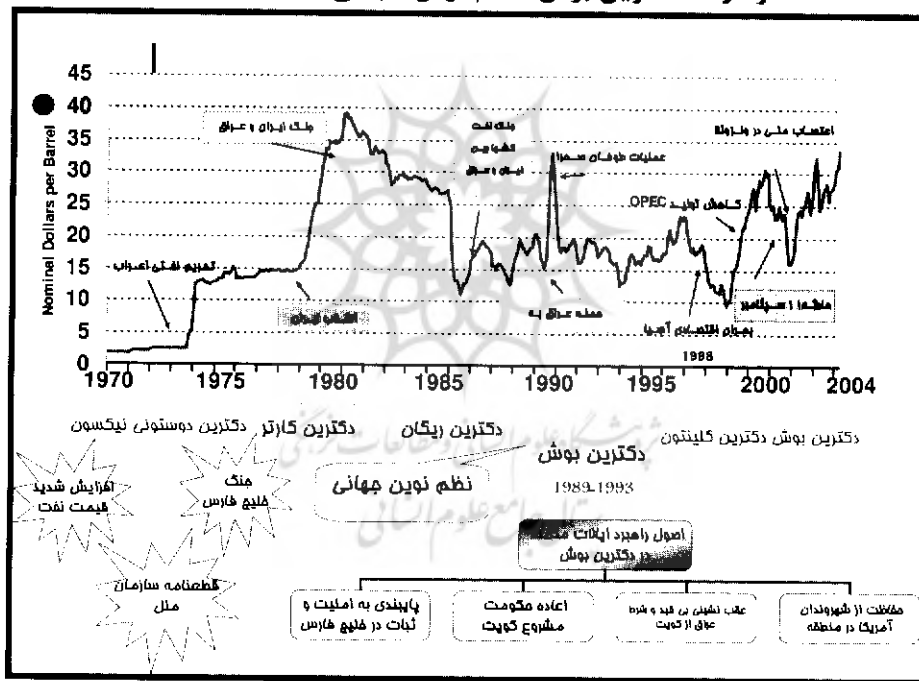
۱. هنری کیسینجر در کتاب «روایات کاذب نظام نوین جهانی» ترجمه مجتبی اسیری، نظم نوین جهانی را اینگونه تعریف می‌کند: جهانی که در آن قانون در روابط ملتها حاکم است و یک سازمان معتبر نقش حفاظت از صلح و امنیت را براساس و عده‌ها و آرمانهای بنیانگذاران خود ایفا کند.

2. Peter Riddell and Lionel Barber, "Out ward, On ward and Upward", Financial Times, 29 september 1997.

نظم نوین جهانی تاکنون شعار بوده، مطمئن نیستم که خود رئیس جمهوری (جورج بوش) هم معنای آن را بدانند که چیست؟ من نمی‌دانم که معنای واقعی آن چیست، در حال حاضر در جهان تنها یک ابر قدرت وجود دارد که آن هم ایالات متحده است.^۱

به نظر می‌رسد ضعف و ناتوانی نسبی اروپا در کنترل بحران خلیج فارس، فرصتی برای امریکا پدید آورد تا بر منطقه نفت خیز خلیج فارس مسلط شود و رقبای صنعتی خود را در اروپا و ژاپن که بیشتر نفت مصرفی خود را از این بخش از جهان وارد می‌کنند، تحت تأثیر سیاست‌هایش قرار دهد.

نمودار ۵. دکترین بوش (نظم نوین جهانی) ۱۹۸۹-۱۹۹۳



از دید جمهوریخواهان امریکایی نظیر نیکسون و بوش، منطقه خلیج فارس به علت منافع اقتصادی، راهبردی و حتی شخصی، اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده بود. حفظ و

۱. روزنامه اطلاعات (۱۳۷۰/۴/۱۱)

دسترسی به نفت خلیج فارس برای امریکا یک ارزش حیاتی داشت و بروز هرگونه خدشه در جریان خروج نفت از این منطقه، برای صنعت امریکا فلج‌کننده و برای صنعت متحدین امریکا (اروپا و ژاپن) کشنده محسوب می‌شد. بنابراین چنین استدلال می‌شد تا وقتی وابستگی غرب به نفت خلیج فارس شدید است، امریکا باید قابلیت خود را برای دفاع از دوستانش در منطقه حفظ کند.

دیدگاه امریکا به عنوان فاتح اصلی جنگ نفت در مورد امنیت منطقه خلیج فارس به گونه‌ای است که این کشور خود را طراح اصلی سیاست‌ها در این بخش از جهان می‌داند، لذا خاورمیانه و خلیج فارس به صورت منطقه سلطه انحصاری امریکا درآمده است.

در این سیستم امریکایی، اساس بر آن است که یک کشور قدرتمند مسئولیت امنیت تعدادی از کشورهای کوچک و داوطلب را در محدوده یک منطقه حیاتی که در عین حال با تحولات غیرقابل پیش‌بینی رو به‌روست، بر عهده می‌گیرد. در مقابل کشورهای متحد نباید از هیچ نوع حمایت سیاسی و مالی به آن قدرت دریغ ورزند تا کشور مذکور بتواند در صورت بروز هر نوع تهدیدی به عنوان ضامن خارجی امنیت آنها با دست بسیار باز عمل کند. در سیستم مذکور به طور کلی تأسیس یک مرکز فرماندهی منطقه‌ای فراگیر و شبکه دفاعی مشترک بین قدرت اصلی و متحدان منطقه‌ای باضافه قراردادهای امنیتی دو جانبه میان هر کشور منطقه و قدرت اصلی، منظور شده است.^۱

برای پی‌ریزی یک چنین نظام امنیتی در خلیج فارس، امریکا اقدام به گفتگو با کشورهای شورای همکاری نمود. مهمترین این اقدامات بسته شدن پیمان دهساله امنیتی مابین ایالات متحده و کویت بود که در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱ به امضا رسید. براساس این پیمان که در نوع خود اولین پیمانی بود که میان امریکا و یک کشور عرب به امضا می‌رسید، دولت کویت که بشدت نگران پیامدهای هجوم مجدد عراق و در پی تضمین بلندمدت امنیت کشور بود، تعهد نمود که با ایالات متحده همکاری کامل دفاعی به عمل آورد و از جمله به این کشور اجازه انباشتن سلاحهای سنگین در کویت و دسترسی همه جانبه به تسهیلات اساسی برای عملیات نظامی اعطا نمود.

علاوه بر کویت، بحرین و قطر پیمان‌های امنیتی و دفاعی با واشنگتن امضا نمودند که مفاد آنها علنی نشده است.

به ظاهر هیچ نوع قرارداد و توافق نظامی تاکنون میان ایالات متحده و عربستان

1. Youssef M. Ibrahim, "Resian Gulf Nations Said to Be Committed to U.S. Alliance", The New York Times, (25 October 1991)

سعودی امضاء نشده است. مقامات عربستان بارها گفته‌اند که حاضر نیستند خاک این کشور را به عنوان پایگاه جهت حضور دائمی نیروهای خارجی قرار دهند. با این حال در دهه ۱۹۹۰ نیروهای آمریکایی در عربستان حضور فعال داشته‌اند و توانسته‌اند پایگاه‌های هوایی، بنادر، جاده‌ها و مراکز ذخیره‌سازی را گسترش دهند.

از خواص این نظام امنیتی آن است که سهم ایالات متحده در همکاری مالی بسیار کم بوده و در عوض بیشتر هزینه‌ها با کشورهای منطقه خواهد بود. آمریکا با استفاده از این وضعیت می‌تواند صورت‌حساب‌های کلانی را به کشورهای عرب خلیج فارس تحمیل کند که نمونه آن در جنگ کویت مشهود بود. نکته قابل توجه آنکه واشنگتن در حالی که دیگر کشورها را به عدم صدور اسلحه به منطقه توصیه می‌کرد خود به صورت بزرگترین فروشنده سلاح به خلیج فارس درآمده بود.

در اواخر دوران ریاست جمهوری بوش عقب‌نشینی سریع نیروهای آمریکایی از منطقه رفته‌رفته مسأله تهدید به حمله مجدد به عراق را از میان برد. صدام با استفاده از این فرصت سرسختانه به تحکیم موقعیت خود در عراق پرداخت و بغداد بار دیگر به صورت یک پایتخت افراطی عربی جلوه‌گر شد. انتقال قدرت از جمهوریخواهان به دموکراتها و تشکیل دولت کلینتون به این روند سرعت بخشید. هنگامی که صدام پس از پایان جنگ کویت در مسند قدرت باقی ماند ایالات متحده سه گزینه سیاسی در پیش‌رو داشت: با صدام که امید می‌رفت تأدیب شده باشد راه آشتی در پیش گیرد، صدام را با وادار کردن به اجرای قطعنامه ۶۸۷ سازمان ملل (پیش‌بینی خلع سلاح با نظارت دقیق بین‌المللی) در صندوق و تحت نظر خود و قرنطینه نگه دارد. و بالاخره اینکه براندازی او را تبدیل به سیاست ملی آمریکا کند. حکومت کلینتون همه این گزینه‌ها را همزمان دنبال کرد و در هیچ یک توفیق نیافت.^۱

گرچه راهبرد آمریکا اعمال فشارهای سیاسی پی‌در پی بر بغداد برای پذیرش قطعنامه‌های شورای امنیت و همکاری با بازرسان سازمان ملل و جلوگیری از تهدیدهای عراق علیه متحدان این کشور بود، در تمامی این موارد عراق سعی می‌کرد از چارچوب‌های تعیین شده ایالات متحده خارج شود.

ایالات متحده در دسامبر ۱۹۹۶ با برنامه سازمان ملل متحد دایر بر اینکه اجازه داشته باشد سالانه معادل ۲ میلیارد دلار نفت برای خرید غذا و دارو صادر کند، موافقت

۱. هنری کیسینجر، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۷۰-۱۶۹، سال شانزدهم، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۲۰

کرد. منطق این کار منزوی ساختن صدام از راه جدا کردن مسأله اجرای مقررات نظامی از موضوع رفاه مردم عراق بود.

سیاست مهار دوگانه بیانگر استراتژی جدید امریکا در خلیج فارس بود. ابزارهای استراتژی فوق عبارت بودند از: قدرت نظامی، فشارهای دیپلماتیک و تحریم‌های اقتصادی، در این خصوص اقدام یک جانبه امریکا جایگزین اقدام چند جانبه می‌شود. به عبارت دیگر برخلاف اقدام در مورد کویت، امریکا هم‌پیمانان خود را از منطقه اخراج نموده و صلح خود را با همکاری یا تعارض در مقابل انگلستان اعمال می‌کند.^۱

از دید طراحان، بظاهر سیاست مهار دو گانه امریکا بر حسب منافع کوتاه مدت این کشور، در زمینه نفت و امنیت خلیج فارس عملی بود. با وجود این، تأثیر بلندمدت این سیاست در مقابل خلیج فارس در همان زمان نیز قابل بحث بود. در هر صورت، ساز و کار مهار عراق قبل از به قدرت رسیدن کلینتون به اجرا درآمده بود. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۰ واشنگتن محدودیتهای بانکی و بازرگانی تازه‌ای در مورد عراق در نظر گرفت. سنای امریکا با ۸۰ رأی و مجلس نمایندگان با ۲۳۴ رأی پیشنهاد اعمال تحریم‌های جدید اقتصادی در مورد عراق را مطرح ساختند و به آن رأی دادند.

از اوت ۱۹۹۰ عراق تحت تحریم فروش کلیه اقلام صادراتی (به جز کالاهای اساسی نظیر مواد غذایی و دارو) و نیز خرید نفت این کشور واقع شد. طبق نظر برخی از اعضای شورای امنیت، بویژه روسیه و فرانسه، به محض اینکه بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متقاعد شوند برنامه عراق در زمینه توسعه سلاحهای هسته‌ای، میکربی، شیمیایی به طور کامل گزارش شده و این کشور خود را با تمام شرایط وفق داده، تحریم صدور نفت این کشور را لغو خواهند کرد.

در خصوص ایران، مشاوران سیاسی دولت کلینتون در ابتدا خاطر نشان ساختند که هدف امریکا سرنگونی حکومت ایران نیست و دولت کلینتون می‌خواهد روابط با ایران را بهبود بخشد.

این در حالی است که چون تحریم‌های سازمان ملل شامل ایران نمی‌شد، امریکا به سایر ابزار متوسل شده تا جمهوری اسلامی را به نحوی تحریم و یا منزوی کند. از آن گذشته در آمریکا تلاش وسیعی به عمل آمد تا تحریم علیه ایران به عنوان ابزار سیاست خارجی واشنگتن اعلام و در سطح جهان معرفی گردد.

۱. داریوش اخوان زنجانی، «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم، بهار ۱۳۷۶

همان‌گونه که در دستورالعمل ریاست جمهوری امریکا (شماره ۱۲۹۵ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۹۵) آمده بود، علت تحریم ایران عبارت است از: تهدید فوق‌العاده‌ای که متوجه امنیت ملی، سیاست خارجی و اقتصاد ایالات متحده امریکا شده است.

موضوع قابل توجه این است که غالب محققان امور خلیج فارس و خاورمیانه در آمریکا با سیاست مهار ایران مخالف می‌باشند. افرادی نظیر برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر و اسکوکرافت، مشاور امنیت ایالات متحده در همان زمان سیاست مهار دوگانه را شکست خورده توصیف می‌کردند. آنها بر این اعتقاد بودند که ایران و آمریکا منافع مشترکی در خلیج فارس، آسیای مرکزی، قفقاز، عراق و افغانستان دارند. اشتراک بین ایران و ایالات متحده در مجموع بیشتر از تضاد منافع آنهاست. بر این اساس سیاست مهار دو گانه، سیاستی غیر عملی بود زیرا نمی‌توانست بدون استفاده از ایران، عراق و بدون استفاده از عراق، ایران را مهار کرد.

در سطح خلیج فارس نیز بعضی از کشورهای منطقه اعلام کردند که حاضر نیستند در طرح‌های ایالات متحده سهیم شوند. سیاست مهار دو گانه یک راهبرد مخاطره آمیز بود که مستلزم یک شبکه گسترده و ناپایدار از اتحاد بود، بنابراین نتوانست بار دیگر آمریکا را در سیاست‌هایش در خلیج فارس موفق نماید.

حضور رسمی عراق در اکتبر ۲۰۰۰ در اجلاس سران عرب در قاهره نشانه مهمی از بازگشت بخت و اقبال برای حکومت بغداد و پذیرش کامل عراق از جانب جامعه عرب بود. نقش برادر بزرگتر بودن عراق در منطقه پس از برداشتن تحریم‌ها، از نظر راهبردی به ضرر کشورهای متحد آمریکا در شورای همکاری و در نهایت لطمه‌ای به منافع استراتژیک ایالات متحده در خلیج فارس محسوب می‌شود.

پس از شکست آشکار حزب جمهوری‌خواه در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۸، این حزب با تلاش فراوان موفق شد پسر جورج بوش رئیس‌جمهور سابق را در سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب نماید.

بوش (پسر) می‌بایست از اشتباهاتی که کلینتون در سابق انجام داد خودداری کند و یا اینکه آنها را تکرار نکند. بوش برخلاف کلینتون خود را مستقیم وارد جریان بحران خاورمیانه نکرد و از ایفای نقش میانجی صلح خودداری کرد. اما در ارتباط با مسایل خلیج فارس تا آنجا که ممکن بود، آمریکا را وارد این منطقه نمود. نتیجه‌ای که حاصل شد دسترسی سهل الوصول و اشنگتن به منطقه خلیج فارس از طریق حضور مستمر و آماده نیروهای آمریکا در منطقه می‌باشد. همچنین به بوش توصیه شده بود باید تغییر در ایران و عراق را تشویق و ترغیب نماید و باید متوجه باشد تغییر در ایران

می‌تواند با ابزارهای سیاسی امکان‌پذیر شود. اما تغییر در عراق از طریق سیاسی امکان‌پذیر نبوده و نیازمند حمایت از خارج از طریق انقلاب خشونت‌آمیز و یا کودتا از داخل است.^۱

بر این اساس مشخص گردید که جمهوری خواهان در مقایسه با دموکراتها، در سیاست خارجی توسعه طلب، تمامیت خواه و حتی جنگ طلب به حساب می‌آیند. به دنبال عملیات نظامی آمریکا در افغانستان و استقرار نیروهای ائتلاف در این کشور، سیاست واشنگتن در خلیج فارس جنبه افراطی تری بخود گرفت و در نتیجه سیاست رسمی کلینتون در مورد این منطقه با عنوان مهار دوگانه در زمان جورج بوش تبدیل به «محور شرارت» گردید که ایران و عراق را هدف قرار داده است.

سیاستمداران و نظریه پردازان امریکایی که طرفدار ادامه و یا گسترش نقش ایالات متحده در خلیج فارس می‌باشند معتقدند که منافع ملی انکارناپذیر ایالات متحده ایجاب می‌کند که منطقه خلیج فارس زیر سلطه کشورهای قرار نگیرد که اهدافشان نسبت به آمریکا غیر دوستانه است. بنابراین وقت آن رسیده که فکر خود را بروی رژیم‌های مطلوب در منطقه متمرکز نموده، چرا که رادیکال شدن این بخش از جهان پیامدهایی خواهد داشت که از آفریقای شمالی گرفته تا آسیای مرکزی و هند گسترش خواهد یافت.^۲

بنابراین در شرایط منطقه‌ای جدید، از دیدگاه گروههای افراطی آمریکا دو کشور ایران و عراق تهدیدی برای منافع ایالات متحده در خلیج فارس محسوب می‌شوند که لازم است با ابزارهای گوناگون نسبت به مقابله با آنها اقدام گردد.

به نظر می‌رسد که دولت بوش به این نتیجه رسیده بود که بر خلاف سیاستهای دوران کلینتون اکنون لازم است که سیاست نشان دادن و به کارگیری چماق در پیش گیرد تا ضمن هشدار به دوستان و متحدان در منطقه، مخالفان و دشمنان خود را مرعوب و مضمحل نماید. فشار واشنگتن به حدی بود که اعراب منطقه چاره‌ای جز تبعیت کامل نداشتند، بطوریکه یک روزنامه‌نگار عرب در این باره اظهار داشت: بیشتر حکومت‌های عربی دارای حاکمیت نیستند.

به طور کلی اعلام سیاست جدید آمریکا با عنوان محور شرارت قبل از آنکه جنبه

۱. محمد حسنین میکال، «خریف خطر وجهات نظر» (قاهره، دارا شرق، سپتامبر ۲۰۰۱) ص ۱۱.

۲. کیسینجر، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۷۰-۱۶۹، سال شانزدهم، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۲۰.

جهانی داشته باشد، یک خط مشی منطقه‌ای در سطح خلیج فارس است. ایالات متحده از زمان کارتر تا بوش (پسر) همچنان گرفتار مسایل خلیج فارس می‌باشد. تأکید بر راهبرد نظامی، موج دشمنی بر علیه امریکا در منطقه را افزایش خواهد داد و خلیج فارس را با پیچیدگیها، مسایل و دشواریهای جدید مواجه خواهد نمود.

۳-۳. حادثه ۱۱ سپتامبر و موقعیت سیاسی و ژئوپلتیک جدید ایران و خلیج فارس

حادثه یازدهم سپتامبر گویای چند واقعیت عینی بود:

۱. امنیت داخلی امریکا و عملکرد سازمان‌های امنیتی گسترده و پرآوازه آن (سیا و اف‌بی‌آی) به راحتی آسیب‌پذیر است و از قدرت پیشگیری و عملکرد مساعدی برخوردار نیست.

۲. عملکردهای سیاسی، امنیتی و نظامی ویژه امریکا در خاورمیانه و خلیج فارس و سایر نقاط جهان باعث شکل‌گیری چنین اقدامات شدید واکنشی و تلافی‌جویانه شده است.

۳. با اقدام یک گروه بنیادگرای قدرتمند و سازمان یافته اسلامی (القاعده) استحکام و پایداری امنیتی متصور در ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امریکا به شدت زیر سؤال رفت، چنانکه دولتمردان امریکایی را با یک بحران و مشکل جدی اجتماعی - سیاسی روبه رو کرد.

یکی از مهمترین بهره‌بردارانی‌های امریکا پس از وقایع ۱۱ سپتامبر در منطقه خلیج فارس عبارت از اعمال فشارهای بیشتر سیاسی و نظامی بر حکومت عراق و در نهایت سرنگونی صدام حسین به بهانه مبارزه با تروریسم است که بوسیله بسیاری از خبرگزاریها نیز به‌طور رسمی اعلام شد. دیگر اینکه، موفقیت نسبی نیروهای امریکایی بر نیروهای طالبان و اعضای گروه القاعده، رهبران سیاسی و نظامی امریکا را در تصمیم خود دایر بر حمله به عراق، به ظاهر مصمم‌تر ساخت. سوم، مدهانگ و همسوسازی آراء و نظرات کشورهای بزرگ و صاحب نفوذ در حمله به حکومت طالبان، باعث شد تا امریکا نسخه مشابهی را برای حمله به حکومت عراق تدوین کند.

آمریکا و ایران پس از ۱۱ سپتامبر

سرنگونی حکومت طالبان و نقش اصلی و محوری امریکا و سازماندهی یک حکومت و هیأت دولت میانه رو، غیر مذهبی و طرفدار غرب برای افغانستان از سویی، استقرار تعداد زیادی نیروهای امریکایی در آن‌جا از سوی دیگر، حلقه محاصره سیاسی - نظامی

پیرامون ایران را رو به تکمیل برده است. به عبارت روشن‌تر، ایران بعد از تحولات افغانستان از سوی غرب و شرق مابین گیره‌ای قرار گرفته است که یک سر آن را ترکیه و سر دیگرش را افغانستان و پاکستان تشکیل می‌دهند. البته عراق نیز با توجه به وابستگی‌ها و عدم تعادل و ثبات سیاسی‌اش می‌تواند به عنوان بخشی از طرف غربی گیره فشار علیه ایران به شمار آید. جدا از گیره فشار دو جهت شرقی و غربی ایران، تمرکز نیروهای امریکایی در آبهای خلیج فارس و دریای عمان در قالب ناوگان پنجم دریائی آن کشور و نیز نفوذ شدید امریکا بر کشورهای همسایه شمالی ایران (بویژه آذربایجان) حلقه محاصره ایران را کاملتر کرده است.

از طرف دیگر، ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون - بویژه به شکل مشخص‌تری پس از بحران دوم خلیج فارس - هیچ‌گونه نقش رسمی و تأیید شده‌ای در ترتیب‌های امنیتی منطقه خلیج فارس (شورای همکاری خلیج فارس، طرح ۲+۶ و موارد دیگر) نداشته است.

۳-۴. حمله آمریکا به عراق

نفت یک کالای استراتژیک و تأثیرگذار بر اقتصاد و سیاست بین‌الملل می‌باشد. عراق نیز به عنوان یک کانون ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در منطقه خاورمیانه، پس از عربستان بزرگ‌ترین ذخایر نفت‌خام را در اختیار دارد. آمریکا نیز بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت است که ذخایر نفتی آن بین ۱۰ تا ۱۵ سال آینده به پایان می‌رسد، مگر این‌که منابع جدید قابل بهره‌برداری به ذخایر فعلی این کشور افزوده شود.

یکی از گویاترین نشانه‌هایی که انگیزه آمریکا در حمله به عراق را نمایان می‌کند، سخنان «دیک چنی» در آگوست ۲۰۰۲ بود. او در این سخنرانی با یادآوری خطر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در دست صدام گفت صدام بر ۱۰ درصد نفت جهان نشسته است و با کنترل بخش بزرگی از نفت جهان قدرت او تأثیر تعیین‌کننده‌ای برای ایالات متحده و خاورمیانه خواهد داشت.

عراق از نظر تامین انرژی، نفت و موقعیت ژئوپلیتیکی در منطقه خاورمیانه، برای آمریکا حائز اهمیت است. آمریکا ۶۰ درصد نفت خود را از خارج تهیه می‌کند و درصدد تغییر جغرافیای انرژی و تامین امنیت انرژی خود در جهان است. عراق نیز دومین تامین‌کننده نفت جهان است و موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای در منطقه دارد و می‌تواند روی کشورهای منطقه تأثیر بگذارد. آمریکا برای تغییر رژیم عراق، به دست گرفتن نفت عراق و از آن طریق دستیابی به انرژی منطقه دست به حمله نظامی زده است.

قدرت‌های بزرگ از قرن پیش به نفت و امنیت دسترسی به آن توجه داشته‌اند. اشغال عراق توسط آمریکا، آخرین فصل از توجه بین‌المللی به تاریخ پر خشونت نفت است. اگر چه آمریکا و اروپا کوشیده‌اند تا منابع وارداتی نفتی خود را متنوع کنند، اما خاورمیانه و به خصوص منطقه خلیج فارس همچنان مهمترین منطقه نفتی جهان باقی مانده است.

افزایش بی‌رویه قیمت نفت اگرچه برای کشورهای در حال توسعه از جمله ایران مفید ارزیابی می‌شود ولی حاکی از برخورد سیاسی قدرتمندان بازار نفت با این کالای استراتژیک است و فرضیه نقش محوری داشتن عامل نفت در حمله آمریکا و متحدانش به عراق را تقویت می‌کند. تسلط به نفت عراق به دلیل گستردگی منابع این کشور و ارزان بودن هزینه‌های تولید در عراق به آمریکا اجازه خواهد داد از این ابزار استراتژیک در برخورد با کشورهای معارض در آسیا، آفریقا و حتی آمریکای لاتین بهره گیرد.

با سرنگونی رژیم صدام حسین و تسلط آمریکا بر عراق نظرات مختلفی در مورد اثرات این تحول بر بازار نفت مطرح شده است. گروهی هدف آمریکا را در حمله به عراق در چارچوب مسائل انرژی تبیین و تفسیر می‌کنند و بر این باورند که با توجه به پتانسیل عراق در افزایش تولید، با خصوصی‌سازی صنعت نفت، تولید عراق با شرکتهای نفتی آمریکایی و انگلیسی به سرعت افزایش یافته از یک طرف منجر به سقوط قیمت‌ها خواهد شد و از طرف دیگر عراق با افزایش تولید به بهانه تامین هزینه‌های بازسازی خواهان سهمیه تولیدی بالا از اوپک خواهد بود که به معنای کاهش سهمیه دیگر اعضا و ایجاد چالش جدی در اوپک است که نهایتاً به خروج عراق و دیگر اعضای ناراضی از اوپک و فروپاشی اوپک خواهد انجامید. این گروه برای اثبات ادعاهای خود به دیدگاههای محافظه کاران جدید آمریکا در مورد نفت و اوپک اشاره می‌کنند.

۴. طرح گسترده آمریکا برای خاورمیانه بزرگ

طرح موسوم به «خاورمیانه بزرگ» که توسط کارشناسان سازمان‌های پژوهشی آمریکا تدوین و مورد تأیید دولت آن کشور قرار گرفته، دربرگیرنده ابعاد و اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در قبال کشورهای خاورمیانه به ویژه کشورهای عربی این منطقه است.

آمار و ارقام یادشده در این طرح مبتنی بر گزارش ارائه شده توسط کارشناسان و صاحب‌نظران عرب است که در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳ میلادی سازمان ملل مورداستناد قرار گرفته است.

آمریکا این طرح را در اختیار هفت کشور بزرگ صنعتی جهان نیز قرار داده است. خاورمیانه بزرگ در طرح جدید امریکا عبارت است از کشورهای عربی به علاوه پاکستان، افغانستان، ایران، ترکیه و اسرائیل. در طرح جدید امریکا اشاره شده است که آزادی، دانش و حضور زنان در امور جامعه، ارکانی هستند که در جوامع خاورمیانه به شکل کم‌رنگی وجود دارند و این امر می‌تواند برای منافع هر یک از کشورهای بزرگ صنعتی، وضع خطرناکی را به وجود آورد. همچنین در این طرح آمده است که هر قدر بر تعداد افراد محروم از حقوق سیاسی و اقتصادی در جوامع خاورمیانه افزوده شود، شاهد افزایش افراطی تروریسم، جنایت بین‌المللی و مهاجرت‌های غیرقانونی خواهیم بود.

طرح خاورمیانه بزرگ، ابزاری برای امریکا و صهیونیسم جهت دستیابی به اهداف و خواسته‌های خود بمنظور چپاول ثروت‌های عظیم نفتی، تثبیت موجودیت رژیم صهیونیستی و مقابله با حرکت‌های سیاسی مخالف آمریکا در کشورهای منطقه و حضور بلندمدت این کشور به بهانه گسترش دموکراسی است.

درواقع بعد از فروپاشی شوروی سابق و تنزل قدرت جهانی آن به یک قدرت قاره‌ای و منطقه‌ای، ایالات متحده آمریکا خود را یکه تاز جهان یافت و در این زمینه شاهد تغییر در شرایط عینی جهان امروز خود هستیم.

روسیه بعد از فروپاشی درصدد رقابت با آمریکا نیست، از سوی دیگر اتحادیه اروپا با وجود آنکه مجموعه ۲۵ کشور است ولی همچنان در حد یک بلوک اقتصادی باقی مانده است و دارای سیاست خارجی و دفاعی واحدی نیست و در این بین انگلیس به طور سنتی دنباله رو سیاست‌های آمریکاست.

بنابراین اتحادیه اروپا نمی‌تواند به‌عنوان یک بازیگر رقیب برای آمریکا در سطح جهانی مطرح باشد و اساساً در بعد اقتصادی نیز فاقد توان اقتصادی برای رقابت با آمریکاست.

چین هم نمی‌تواند به‌عنوان یک رقیب برای آمریکا مطرح باشد و فاقد مؤلفه‌های لازم برای تبدیل شدن به یک رقیب است.

در این جااست که ایالات متحده آمریکا از این حیث احساس راحتی می‌کند و در صدد اجرای طرح‌های خودخواهانه و مبتنی بر سلطه‌گری خود در جهان از جمله طرح خاورمیانه بزرگ است.

بنابراین خاورمیانه بزرگ طرحی است که با جدیت از سوی غرب بویژه امریکا دنبال می‌شود و دولت امریکا بمنظور دستیابی به مقاصد خود در خاورمیانه، این طرح جنجالی را مطرح کرده است.

متن کامل طرح خاورمیانه بزرگ که روزنامه الحیات آن را منتشر کرده است و واشنگتن مدعی است که به طور جدی خواهان اجرای آن در این منطقه مهم و تعیین کننده از جهان است در زیر آمده است.

۴-۱. متن طرح

این طرح راهکار مهم، مناسب و فرصتی استثنایی برای جامعه جهانی است تا در پرتو آن نسبت به رفع دو نقیصه مهم در کشورهای خاورمیانه شامل آگاهی در مورد ضرورت نهادینه شدن مفهوم آزادی و دوم ایجاد بستر مناسب برای مشارکت زنان در توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، اقدامات بایسته‌ای صورت گیرد.

تا زمانی که سیاست دور کردن مردم از فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه رو به افزایش باشد و کانون‌های قدرت تنها در دایره بسته باقی بمانند، فعالیت‌ها تروریستی، میزان جرایم و مهاجرت‌های غیرقانونی به کشورهای غربی روند صعودی خواهد داشت.

براساس آمارهای انتشار یافته، اوضاع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشورهای خاورمیانه سیر خطرناکی را می‌پیمایند از اینرو امروزه ضرورت یافتن راهکارهایی برای حل آنها بیش از هر زمان دیگر اهمیت دارد.

با نگاه به آمارهای زیر اوضاع خطیر این کشورها به خوبی نمایان می‌شود:

- مجموع درآمد ناخالص ملی ۲۲ کشور عربی بسیار کمتر از کشور اسپانیا می‌باشد.
- از مجموع ۱۶۲ میلیون نفر بالای ۱۸ سال در کشورهای عرب، نزدیک به ۶۵ میلیون نفر یعنی نزدیک به ۴۰ درصد بی‌سواد می‌باشند که دوسوم این تعداد را زنان تشکیل می‌دهند.
- تا سال ۲۰۱۰ میلادی بیش از ۵۰ میلیون جوان وارد بازار کار خواهند شد و تا سال ۲۰۲۰ میلادی نیز کشورهای عرب برای بیکاران جوان خود نیاز به ایجاد یک میلیون فرصت شغلی در سال دارند.
- در صورتیکه میزان بیکاری در کشورهای عربی به همین وضعیت ادامه یابد تا سال ۲۰۱۰ میلادی، شمار بیکاران در این کشورها به مرز ۲۵ میلیون نفر خواهد رسید.
- درآمد برانه یک سوم کشورهای خاورمیانه از دو دلار در روز تجاوز نمی‌کند از این رو بهبود شرایط معیشتی این کشورها بازنگری در برنامه‌های کلان

اقتصادی را می‌طلبد.

- تنها ۱/۶ درصد مردم کشورهای خاورمیانه قادر به استفاده از شبکه اینترنت می‌باشند که این رقم حتی در همسنگی با کشورهای در حال رشد آفریقایی نیز کمتر است.
- در حالی که فقط ۳/۵ درصد از کرسی‌های مجالس کشورهای خاورمیانه را زنان به خود اختصاص داده‌اند این رقم در کشورهای در حال رشد آفریقایی به ۸/۴ درصد می‌رسد.
- براساس نظرسنجی‌های علمی و معتبر جهانی در سال ۲۰۰۳ میلادی، ۵۱ درصد از جوانان عرب تمایل به مهاجرت داریم به کشورهای اروپایی را دارند.

با ادامه سیاست‌های کنونی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، شاهد فروپاشی بیشتر این کشورها و افزوده شدن تعداد بسیاری به خیل بیکاران و گسترش روزافزون فقر خواهیم بود که این وضعیت می‌تواند در آینده نه چندان دور به خطر بنیادین برای جامعه جهانی تبدیل شود.

تنها گزینه برای برون رفت از دایره بسته فقر و عقب‌ماندگی، اجرای اصلاحات در همه زمینه‌ها و اجرای نتایج تحقیقات کارشناسان و دانشگاهیان به وسیله حکومت‌های عرب است.

در این بین مشارکت اقتصادی کشورهای حوزه دریای مدیترانه، طرح مشارکت کشورهای خاورمیانه و آمریکا با هدف اجرای اصلاحات بنیادین و کوشش‌هایی که برای بازسازی افغانستان و عراق می‌شود، همگی بخشی از سیاست‌های کلان هشت کشور صنعتی جهان جهت خروج از وضعیت نابسامان در کشورهای خاورمیانه می‌باشد.

سرنگون شدن دو رژیم دیکتاتور در عراق و افغانستان، فرصتی استثنایی پیش‌اروی کشورهای صنعتی غربی به وجود آورده تا رهبری جریان اصلاحات در کشورهای خاورمیانه را به دست گیرند.

کشورهای صنعتی غرب با در دستور کار قراردادن برنامه توسعه انسانی سازمان ملل باید برای اجرای اصلاحات در خاورمیانه، فعالیت جدی و مؤثری داشته باشند.

حمایت از نهادینه شدن اصول دموکراسی، روی کار آمدن حکومت‌های منتخب مردمی، بستر سازی جهت گسترش دانش و فناوری در جوامع خاورمیانه و ایجاد فرصت‌های مناسب اقتصادی که منافع درازمدت این کشورها را تأمین کند؛ بخشی از اقدامات کشورهای صنعتی غربی در این حوزه مهم و حیاتی از جهان را تشکیل می‌دهد.

براساس طرح خاورمیانه بزرگ، کشورهای عرب به لحاظ آزادی‌های اجتماعی به ویژه آزادی بیان، در همسنجی با دیگر کشورهای جهان در پایین‌ترین جایگاه قرار دارند. برای اجرای تغییرات بنیادین در جوامع عرب، هشت کشور صنعتی جهان باید نهادینه شدن دموکراسی و ضرورت اجرای بنیان‌های دموکراسی را در کشورهای عرب مدنظر قرار دهند.

کشورهای پیشرفته غربی برای برگزاری انتخابات آزاد می‌توانند آموزه‌ها و تجربیات خود را در زمینه برگزاری انتخابات سالم و به دور از تقلب در اختیار این کشورها بگذارند.

افزون براین با توجه به حضور کم‌رنگ زنان در مجالس نمایندگان این کشورها، می‌توان مراکز غیردولتی با هدف آشنا کردن زنان دانشگاهی به منظور استیفای حقوق سیاسی و اجتماعی خود تأسیس کرد. براساس گزارش توسعه انسانی سازمان ملل برای هر هزار نفر شهروند عرب تنها ۵۳ نسخه روزنامه وجود دارد و این در حالی است که در کشورهای پیشرفته به ازای هر هزار نفر ۲۸۵ نسخه روزنامه منتشر می‌شود.

در همین پیوند، چاپ مطبوعات در کشورهای عرب دارای کیفیت پایینی بوده و بیشتر رسانه‌های دیداری و شنیداری در این کشورها در مالکیت بخش دولتی است. آن تعداد اندک از رسانه‌هایی که در مالکیت بخش خصوصی می‌باشند نیز زیر نظر دولت فعالیت دارند از این رو برنامه‌های رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری در این کشورها، تبلیغاتی کم محتوا و تنها با هدف تأثیرگذاری برافکار عمومی است. گزارش توسعه انسانی سازمان ملل برای برخورد با این معضل مهم راهکارهای زیر را ارائه کرده است:

- انجام سفرهای دوره‌ای نویسندگان و ارباب جراید کشورهای غربی و عربی؛
- برگزاری دوره‌های آموزشی با هدف آموزش روزنامه نگاران مستقل؛
- استفاده از بورس‌های تحصیلی در کشورهای غربی جهت اعزام روزنامه نگاران و دانشجویان شاغل به تحصیل در این رشته به مراکز آموزشی کشورهای غربی؛
- برگزاری دوره‌های آموزشی با هدف آموزش روزنامه نگاران مستقل؛
- بنابر گزارش بانک جهانی، فساد اداری، مالی و اقتصادی مهمترین عامل توسعه‌نیافتگی کشورهای عرب است. از این رو سیاست شفاف‌سازی و مبارزه با فساد در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، لازمه برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی در این کشورها دانسته شده است.

فعال کردن نقش سازمان‌ها و گروه‌های مدافع حقوق بشر، گرفتن تضمین‌های لازم از حکومت‌های عرب در مورد آزادی عمل رسانه‌های گروهی، بسترسازی برای مشارکت زنان در همه عرصه‌های اجتماعی و اجرای تغییرات بنیادین در دستگاه قضایی از دیگر موارد اشاره شده در این طرح است.

در ارتباط با موضوع چاپ و نشر کتاب نیز آمده است که کشورهای عرب در سال ۲۰۰۳ میلادی تنها ۱/۱ درصد از تولید کتاب جهان را به خود اختصاص دادند که در این بین ۱۵ درصد از کل انتشارات کتاب در این کشورها به آموزه‌های مذهبی اختصاص دارد. این در حالی است که کشور یونان تنها با داشتن ۱۱ میلیون نفر جمعیت، پنج برابر ۲۲ کشور عرب کتاب منتشر می‌کند که این موضوع میزان عقب‌ماندگی این کشورها را به اثبات می‌رساند.

از آنجا که ۶۵ میلیون نفر از افراد بالای ۱۸ سال در کشورهای عرب بی‌سواد هستند کشورهای صنعتی جهان می‌توانند برای مبارزه با پدیده بی‌سوادی از امکانات موجود در شبکه اینترنت سود جویند و بدین ترتیب ضمن جامعه عمل پوشاندن به این اهداف از میزان هزینه‌ها نیز بکاهند.

کشورهای غربی باید حکومت‌های عرب را به اجرای طرح‌های مبارزه با بی‌سوادی و آموزش کادرهای لازم در این زمینه یاری رسانند.

از آنجا که استفاده از اینترنت در کشورهای عرب در همسنگی با دیگر کشورهای جهان در پایین‌ترین حد می‌باشد کشورهای صنعتی جهان باید زمینه همکاری بخش‌های دولتی و خصوصی برای گسترش استفاده از اینترنت در شهرها و روستاهای کشورهای خاورمیانه را به وجود آورند.

در این بین کشورهای عراق و افغانستان، پاکستان، یمن، سوریه، لیبی، مغرب، مصر و الجزایر در همسنگی با دیگر کشورهای خاورمیانه کمترین بهره‌وری را از اینترنت دارند.

با توجه به ضرورت آموزش رشته مدیریت در جوامع خاورمیانه، کشورهای صنعتی جهان باید دوره‌های آموزشی یک ساله برای دانشجویان این رشته تدارک ببینند که در این بین می‌توان مرکز آموزش مدیریت و بانکداری در بحرین را الگو و سرمشق قرار داد.

در گزارش توسعه انسانی عربی سازمان ملل در زمینه ایجاد فرصت‌های شغلی آمده است که تنها گزینه پیش روی کشورهای در حال رشد خاورمیانه فعال، کردن نقش بخش خصوصی و الگو قراردادن سیاست‌های اقتصادی کشورهای اروپای شرقی پس از

فروپاشی بلوک شرق می‌باشد.

تأسیس «صندوق توسعه منطقه‌ای» مشابه «بانک عمران و توسعه اروپایی» در کشورهای خاورمیانه با هدف سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی، آموزش، بهداشت، اجرای اصلاحات بنیادین در سیستم مالی این کشورها، کاهش نقش و دخالت حکومت‌ها در اجرای طرح‌های اقتصادی، نوسازی سیستم بانکداری و کاهش موانع گمرکی از دیگر راه‌های خروج از عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای خاورمیانه ذکر شده است.

تقویت و توسعه بنادر آزاد تجاری، سهمیم کردن سرمایه‌گذاران خارجی در اجرای طرح‌های کلان اقتصادی و برگزاری نشست‌ها و همایش‌های اقتصادی با مشارکت مسئولان بخش‌های دولتی و خصوصی کشورهای خاورمیانه برای بررسی راه‌های اجرای اصلاحات اقتصادی، نقش مهمی در ترسیم چشم‌انداز آینده اقتصادی این کشورها خواهد داشت.

در طرح خاورمیانه بزرگ اشاره شده است که کشورهای افغانستان، الجزایر، بحرین، مغرب، لبنان، قطر، عربستان، تونس، ترکیه و یمن روند اجرای انتخابات و مراجعه به آرای عمومی را دنبال می‌کنند.

براساس این طرح کشورهای الجزایر، لبنان و عربستان و یمن درخواست عضویت در سازمان تجارت جهانی را کرده‌اند. کشورهای افغانستان، لیبی و سوریه هنوز موضوع درخواست عضویت آنها در این سازمان مورد بررسی قرار نگرفته و عراق نیز خواستار حضور در نشست‌های این سازمان بعنوان عضو ناظر شده است.

۴-۲. طرح خاورمیانه بزرگ و جایگاه منطقه‌ای ایران

تحلیلگران معتقدند که آمریکا برای رسیدن به دوهدف زیر پذیرفته است که هزینه‌های سنگین جنگ علیه یک کشور مسلمان را بپذیرد: اول، دسترسی آسان و تضمین شده به منابع انرژی. چرا که رژیم عراق می‌توانست جریان انتقال انرژی به غرب را مختل نماید. بنابراین حذف صدام و حضور مستقیم در این کشور می‌تواند ضمانت‌های لازم را در این زمینه در اختیار آمریکا قرار دهد. دوم: ایجاد تغییرات همه جانبه در کشورهای منطقه با هدف از بین بردن منابع تهدید.

آمریکا براین باور است که وجود منابع انرژی و به تبع آن ثروت کلان در میان کشورهای عربی خلیج فارس از یک طرف و نبود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از سویی دیگر، زمینه‌های رشد گرایش‌های رادیکال را فراهم کرده است و این روند منافع ملی این کشور را چه در سطح منطقه و چه در سطح جهان، در بلندمدت مورد تهدید قرار می‌دهد.

طرح خاورمیانه بزرگ انعکاس دکترین امنیت ملی آمریکا است. که دو بال اساسی آن عملی و مطرح شده است: بال نظامی، طرح دکترین پیشدستانه در برابر تروریسم، بال سیاسی، خاورمیانه بزرگ (اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کمربند طلایی جهان).

طرح خاورمیانه بزرگ به طور عمده شامل کشورهای عربی است اما به نظر می‌رسد برای ایران، ترکیه و اسرائیل نیز در این طرح نقشه‌هایی پیش‌بینی شده است. به نظر می‌رسد آمریکا و اروپا در چند نکته اساسی اشتراک نظر دارند و یا در حال نزدیکی دیدگاه‌های خود می‌باشند:

۱. تغییرات در خاورمیانه الزامی و ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

۲. کشورهای عربی حلقه اصلی این تغییرات هستند.

۳. در خصوص نقش کشورهای غیرعربی قرار است اساس این نقش‌ها بر دو ستون

اصلی شامل ایران و ترکیه استوار باشد.

این دو کشور در منطقه از جهات مختلف - وزن سیاسی، مشروعیت، موقعیت ژئوپلیتیکی و... می‌توانند نقش‌هایی را در چارچوب خاورمیانه بزرگ بپذیرند، ویژگی‌هایی که اسرائیل، به عنوان متحد اصلی آمریکا در منطقه فاقد آنهاست. جمهوری اسلامی ایران کشور بسیار مهمی در خاورمیانه است که ثبات آن یعنی ثبات کل منطقه، بنابراین نادیده گرفتن ایران در ترتیبات منطقه‌ای و یا هرگونه طرحی، دارای هزینه‌های بالایی است که غرب مایل نیست آن را بپردازد.

اما نکته اساسی این است که طرح‌هایی مانند طرح خاورمیانه بزرگ از دیدگاه برخی کارشناسان برای جمهوری اسلامی هم فرصت است و هم تهدید.

الف. فرصت: ایران می‌تواند با پذیرش نقش فعال در خاورمیانه بزرگ، منافع ملی خود را نه با ناسازگاری، بلکه با همنوایی با نظم جدید، تأمین نماید.

استمرار پروسه همکاری با غرب (در حوزه‌های مخصوص و ویژه) و اطمینان یافتن آنها از همکاری ایران می‌تواند نظرات و منافع جمهوری اسلامی را نیز تأمین کند.

ب. تهدید: اگر برای اروپا و آمریکا مسجل شود که نمی‌توانند با جمهوری اسلامی برسر تغییرات موردنظر خود در منطقه به توافق برسند، مجبورند که نقش موردنظر را بین سایر کشورها مانند پاکستان و... توزیع کنند.

واگذاری نقش ایران به سایر کشورها در منطقه، جمهوری اسلامی ایران را منزوی خواهد کرد و بنظر می‌رسد در صورت تحقق چنین فضایی، حرکت بسیار دشوار خواهد بود. البته آمریکا و اروپا با توجه به موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه مایل هستند با

ایران در حوزه‌های مختلف وارد مذاکره سیاسی شوند. اما کماکان از تصمیم تهران برای پذیرش نقش در خاورمیانه بزرگ اطمینان ندارند و این عدم اطمینان می‌تواند جمهوری اسلامی را با شرایط نامناسب منطقه‌ای رو به‌رو کند.

به هر صورت تحولات آتی در خاورمیانه به سمتی حرکت می‌کند که تمامی دولت‌ها از آن متأثر خواهند شد و اگر این تحولات توسط خود آنها مدیریت شود، می‌تواند به ثبات و استمرار این دولت‌ها منجر شود و گرنه، قدرت‌های فرامنطقه‌ای مدیریت این تغییرات را به دست می‌گیرند.

۵. تأثیر مداخله آمریکا در خلیج فارس بر ایجاد بحران برای کشورهای صنعتی

اگر تمام کره زمین را برای یافتن سرزمینی بگردیم که برای برپایی امپراتوری آمریکائی، اهمیت حیاتی داشته باشد، بدون شک اولین جا خلیج فارس خواهد بود. شن‌های بیابان این منطقه، دو بشکه از هر سه بشکه نفت موجود جهان را در دل خود نهفته دارد. ذخایر نفتی عراق به تنهایی بیش از مجموع ذخایر موجود در روسیه، ایالات متحده، چین و مکزیک تخمین زده شده است. اکنون سی سال است که منطقه خلیج فارس نقطه هدف‌گیری شده گروه پرنفوذی از طراحان سیاست خارجی آمریکاست که عقیده دارند دولت آمریکا برای دستیابی به سلطه جهانی باید کنترل نفت این منطقه را به دست گیرد. این رویکرد که هنگام بحران انرژی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و از آن هنگام به بعد، نسلی از سیاست‌گذاران، آن را صیقل دادند، امروز جسورانه‌ترین بیان خود را در سیاست‌های آمریکا یافته است. هم‌چنین از دیدگاه راست‌های افراطی مستقر در کاخ سفید و پنتاگون که تعیین‌کننده سیاست‌های کنونی دولت آمریکا هستند، اهمیت حیاتی منطقه خلیج فارس تنها به لحاظ سهم آن در تأمین انرژی ایالات متحده نیست، بلکه از آن روی مهم است که این منابع به ایالات متحده اجازه می‌دهد، جریان حیاتی انرژی جهان را در دست داشته باشد تا بتواند رقیبان بالقوه را از دستیابی به آنها محروم سازد.

اگرچه کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا به همراه ژاپن از طرفی برای کاهش وابستگی خود به منطقه و از طرف دیگر در جهت کاهش اهمیت این منطقه و عامل اصلی آن یعنی نفت تلاش می‌کردند، اما این تلاش‌ها برای یافتن جایگزین‌های انرژی پسا کشف انرژی‌های دیگر، به جای نفت، نتیجه نداد و با همه تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت و وسیع که بخصوص از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد در این زمینه صورت گرفته بود، تا به امروز ناکام مانده است و واقعاً تلاش‌ها جهت جایگزینی انرژی ارزان‌تر و مقرون به صرفه‌تر از نفت جوابگو نبوده و به شکست این سیاست

اقتصادی آنها منجر شده است. حتی بسیاری از تأسیسات اتمی کشورهای صنعتی نیز تعطیل شده و نیاز غرب صنعتی به انرژیهای فسیلی به حدی افزایش یافته است که از نگاه غرب ضرورت دارد منابع آن کنترل شود.

در این مرحله خاورمیانه و بخصوص منطقه خلیج فارس بار دیگر اهمیت راهبردی و ژئواکونومیکی خود را بازیافته و غرب و بخصوص ایالات متحده برای کنترل منابع انرژی که در خلیج فارس و حوزه خزر متمرکز می‌باشد ناگزیر از تلاش (نزاع) در جهت برخورد و مقابله با حرکت‌های مخالف در منطقه است.

از نظر ایالات متحده آمریکا، آنچه در خلیج فارس در معرض خطر قرار دارد، منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا است. آمریکا همچنان امیدوارانه به تلاش خود برای برقراری یک صلح دائم در منطقه آن گونه که می‌خواهد، ادامه می‌دهد، چرا که در غیراین صورت، حیات سیاسی - اقتصادی آمریکا در معرض خطر قرار می‌گیرد.

بنابراین هم اکنون نفت خلیج فارس، همچنان مهمترین و اجتناب‌ناپذیرترین ماده خام در تمدن صنعتی جهان است. امروزه نفت این منطقه دیگر از «کالای اقتصادی» خارج شده و به صورت «ارزش استراتژیک» در آمده است.

مایکل کلا استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج همشایر و نویسنده کتاب «جنگ بر سرمنابع» می‌گوید: «هدف از کنترل خلیج فارس، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج فارس به معنای مهار کردن اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد».

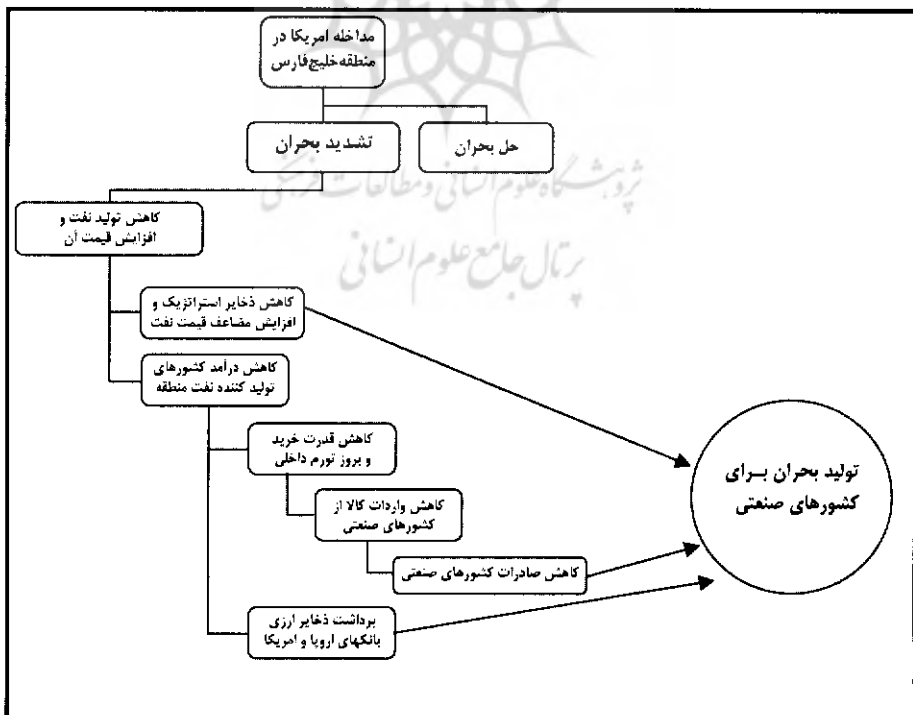
وابستگی اقتصاد جهانی و به خصوص کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان به منابع انرژی منطقه خلیج فارس به حدی است که اگر این کشورها از دسترسی به منابع انرژی این منطقه محروم شوند، نتیجه‌اش احتمالاً ورشکستگی و به در دسر افتادن متحدان و اقتصاد جهانی خواهد بود.

اهمیت منطقه خلیج فارس برای غرب هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم ارتباط مستقیمی میان نفت صادره و کالاهای وارده به منطقه با رفاه، موفقیت و پیشرفت اقتصادی غرب برقرار است و چنانچه غرب نفت خلیج فارس را به مدت یک سال از دست بدهد، میزان تولید ناخالص ملی اروپا، آمریکا و ژاپن تحت تأثیر قابل ملاحظه‌ای قرار می‌گیرد.^۱

۱. شورای همکاری خلیج فارس، بهمن یغمی ارفع، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰، ص ۳۴

بنابراین اتکای جهانی بر یک منطقه استراتژیک از سوی کشورهای صنعتی از یک طرف و برهم زدن امنیت این منطقه با حضور و دخالت محسوس و غیرمحسوس ایالات متحده از طرف دیگر به عنوان نگرانی بزرگ تلقی می‌شود. از آن جایی که هنوز هم برای جهان صنعتی، نفت منبع اصلی انرژی محسوب می‌شود و در حال حاضر بویژه در بخش حمل‌ونقل، جایگزین آماده و مهم برای آن وجود ندارد و همچنین توزیع جغرافیایی و پراکندگی ذخایر نفت جهان ناهمگون و بیشتر در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس متمرکز می‌باشد، این نگرانی برای جهان صنعتی رو به تزاید می‌باشد. علاوه بر این، سلطه بر ذخایر انرژی خلیج فارس که بیش از دوسوم ذخایر انرژی جهان را در خود جای داده است، از طریق تأثیر در مکانیسم تولید و سرمایه‌گذاری در بخش تولید و نیز مداخله دلخواه در قیمت‌گذاری نفت، می‌تواند این امکان را در اختیار آمریکا قرار دهد که علاوه بر برخورداری از منافع اقتصادی ناشی از آن، امتیازهای موردنیاز را از رقبای اروپایی و آسیایی خود که بیش از ۷۰ درصد واردات نفتی خود را از خلیج فارس تأمین می‌کنند، اخذ نماید.

تأثیر مداخله آمریکا در خلیج فارس بر ایجاد بحران برای کشورهای صنعتی



اقتصاد صنعتی هم در کشورهای پیشرفته اروپایی و ژاپن و هم در کشورهای در حال توسعه آسیایی، وابسته به انرژی خلیج فارس است و این چیزی است که آمریکا به درستی آن را درک کرده و درصدد است تا از طریق سلطه بر ذخایر انرژی و کنترل تولید، توزیع و مصرف این ماده حیاتی، هژمونی اقتصادی خود را تداوم بخشد. تسلط آمریکا بر منابع عظیم نفتی خلیج فارس و به خصوص عراق از یک سو به معنای کوتاه شدن دست اروپا و ژاپن از نفت عراق بوده و از سوی دیگر به معنای کنترل بازار جهانی نفت است که می‌تواند این امکان را به آمریکا بدهد تا با ایجاد نوسان در عرضه نفت و عدم ثبات در قیمت جهانی انرژی، اقتصاد رقیبان خود را با تزلزل و رکود همراه کند.

همچنین رضایتمندی آمریکا در بعد اقتصادی ماجرای حمله به عراق، از جمله اهداف دست‌یافته دولتمردان آمریکایی است که البته با ناخرسندی رقیبان اروپایی‌اش همراه خواهد شد. این سیاست آمریکا، علی‌رغم همسویی برخی از متحدان غربی‌اش، موجب می‌شود که اروپا (حداقل در بعد اقتصادی در منطقه) رویه‌ای جدید و جدا از متحد قدیمی خود در پیش بگیرد همچنین سیاست کاهش صدور نفت عراق توسط آمریکا که با دو انگیزه مهم صورت می‌پذیرد (کنترل بازار نفت و اقتصاد رقیبان خود و نیز بازپرداخت هرچه سریعتر بدهی‌های عراق و هزینه‌های جنگ به آمریکا با بالا بردن قیمت جهانی نفت در یک مقطع زمانی مشخص) زمینه تضاد منافع میان اروپا و آمریکا را گسترش داده و موجب تسری اختلافات می‌شود که در نهایت تأثیر منفی بر روند همکاری اروپا و آمریکا در منطقه برجای خواهد گذاشت.

واقعیت آن است که اروپائیان به لحاظ امنیتی، دنباله‌رو ایالات متحده آمریکا هستند، اما در زمینه اقتصادی می‌خواهند که مستقل از آمریکا به فعالیتهای خود بپردازند. هرچند که در حوزه امنیتی و سیاسی نیز با جدیت این مسأله را دنبال می‌کنند. مرکز اختلافات آمریکا و اروپا منطقه خاورمیانه و به خصوص خلیج فارس است. این رقابت از زمان جنگ سرد آغاز شده است، ولی کشورهای اروپایی در این منطقه گام به گام عقب نشسته و دامنه نفوذشان را محدود کرده‌اند و حتی گفتمان اورو-عرب که در سال ۱۹۷۳ به وجود آمد به نتیجه‌ای خاص و قابل‌ملاحظه نرسیده است، زیرا آمریکا اجازه فعالیتهای مستقل را به اروپا و خاورمیانه نمی‌دهد و اروپائیان در کشمکشهای جهانی در مقابل آمریکا همچنان عقب نشینی می‌کنند.^۱

۱. ماهنامه خلیج فارس و امنیت، سال پنجم، خرداد ۱۳۸۳، شماره ۴۳، ص ۱۴

در حال حاضر ایالات متحده آمریکا روابط خود را با سایر کشورهای منطقه گسترش می‌دهد، اما اروپا بعنوان بازیگر در صحنه شطرنج خاورمیانه و خلیج فارس امکانات چندانی ندارد و لذا به سیاست انتقادی علیه آمریکا روی آورده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

- تا سال ۲۰۲۵ نفت همچنان مهمترین منبع انرژی جهان (۳۹ درصد مصرف کل انرژی) و همچنین ایالات متحده (۴۱ درصد) محسوب می‌شود.
- رشد مصرف انرژی آمریکا بیشتر از تولید است. با افزایش رشد تقاضای انرژی وابستگی این کشور به واردات افزایش یافته به نحوی که بیش از یک سوم مصرف انرژی این کشور در سال ۲۰۲۵ وارد می‌شود.
- با افزایش واردات نفت آمریکا از ۵۴ درصد در سال ۲۰۰۳ به ۷۰ درصد در سال ۲۰۲۵ وابستگی این کشور به کشورهای تولید کننده نفت حوزه خلیج فارس در حال افزایش است. این در حالی است که سایر کشورهای اوپک و غیر اوپک برای آمریکا عرضه‌کنندگان مهمی محسوب می‌شوند.
- منطقه خلیج فارس در دهه‌های گذشته مهمترین منطقه جهان محسوب شده و در قرن جدید همچنان ذهن قدرتهای خارجی را بخود مشغول خواهد داشت (ذخایر عظیم نفت و گاز جهان، برخورد و فرسایش منافع قدرتهای بزرگ و متوسط منطقه‌ای).
- آمریکا به دلایل داخلی و خارجی دارای منافع بزرگی در خلیج فارس است. این کشور یک الگوی برتری جویانه را در منطقه خلیج فارس دنبال می‌کند که منازعه و درگیری، فروش بیش از حد اسلحه و گرایش به نظامی‌گری از ویژگیهای آن محسوب می‌شود (هر گاه آمریکا با رکود اقتصادی مواجه شده جنگ را به‌عنوان یکی از عوامل رفع کساد و بحران و خروج از شرایط رکود اقتصادی انتخاب کرده است).
- ایالات متحده از زمان کارتر تا بوش همچنان گرفتار مسائل خلیج فارس می‌باشد و در حل مسائل کلیدی این منطقه ناتوانی خود را نشان داده است. تاکید بر راهبرد نظامی، موج‌دشمنی علیه آمریکا در منطقه را افزایش خواهد داد و خلیج فارس را با مسائل و دشواری‌های جدید مواجه خواهد نمود.

- قبول این منطق که اهداف حضور نیروهای بیگانه و دیدگاه قدرتهای بزرگ با منافع واقعی کشورهای منطقه در تضاد می‌باشد و همچنین روشن نمودن این مطلب که حضور نیروهای خارجی در نهایت به‌ضرر کشورهای خلیج فارس است، می‌تواند سهم مهمی در مشارکت دولت‌های خلیج فارس در رسیدن به یک چارچوب امنیتی و حفظ ثبات و آرامش در این منطقه داشته باشد.
- ایالات متحده با تشویق خاموشی حکام منطقه، خود را محور اصلی امنیت خلیج فارس ساخته است. به نحوی که حضور گسترده نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس قابل مقایسه با هیچ نقطه دیگری در جهان نمی‌باشد. پدید آمدن مناسبات قدرتی تازه و پایدار در خلیج فارس که بتواند جلوی درگیری و جنگ را گرفته و از منافع مشروع همه کشورهای منطقه حمایت کند و از سلطه‌طلبی قدرتهای خارجی جلوگیری نماید، می‌تواند از اقدامات کشورهای این منطقه باشد.

منابع و مآخذ:

۱. ابراهیمی فر، ظاهره. الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.
۲. امامی، محمدعلی. عوامل تاثیر گذار خارجی در خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲.
۳. برکشلی، فریدون. نفت و سیاست در خاورمیانه، نشر قومس، ۱۳۷۸.
۴. جعفری ولدانی، اصغر. ژئوپلیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.
۵. حجار، سامی. آمریکا در خلیج فارس چالش‌ها و چشم اندازه‌ها، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.
۶. فردوسی پور، مجتبی. مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.
۷. کیسینجر، هنری. دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.

۸. موسوی، سیدنصرا... . خاورمیانه، خلیج فارس، نقاط اشتراک منافع آمریکا و اروپا، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، شماره ۴۳.

9. Ebel, Robert. Geopolitics of energy in to the 21 st century, august 2002.

10. EIA, United States Country Analysis Brief, April 2004.

11. International Energy Outlook 2004

12. Katzman, Kenneth. The Persian Gulf States: Post-War Issues for U.S. Policy, CRS Report for Congress, July 14, 2003

13. Packard, David and Lucile. AMERICA, OIL & NATIONAL SECURITY, washington, d.c. 2002

14. The Atlantic Council of the United States, The Middle East Institute, U.S. Challenges and Choices in the Gulf: Iran. Policy Brief #2

